

ختم نبوت

نویسنده: شهید مطهری رحمته الله

- تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین عليهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب حاضر در اصل مقاله ای بوده است به قلم متفکر شهید استاد مرتضی مطهری که در سال 1347 هجری شمسی برابر با 1387 هجری قمری در کتاب محمد ﷺ خاتم پیامبران که به مناسبت آغاز پانزدهمین قرن بعثت از سوی مؤسسه حسینییه ارشاد منتشر گردید به چاپ رسید و پس از آن و در زمان حیات استاد شهید نیز به صورت رساله ای کوچک توسط یکی از ناشران انتشار یافت ، و اکنون با حروفچینی جدید و اعراب گذاری جملات عربی و تکمیل آدرسهای آیات و روایات و اعمال دقتهای لازم و با فهرستهای مختلف به چاپ می رسد ، باشد که با هر چه روشن تر شدن حقایق اسلامی ، جامعه ما راه مقدس انقلاب اسلامی را با بینشی هر چه صحیح تر نسبت به مکتب اسلام ببیند ، و پیام شهادت مظلومانه آن متفکر گرانقدر نیز هر چه رساتر به گوش جان جهان تشنه معنویت امروز برسد .

یازدهم اردیبهشت 1369

شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید مطهری

راز ختم نبوت

ظهور دین اسلام ، با اعلام جاودانگی آن و پایان یافتن دفتر نبوت توأم بوده است . مسلمانان همواره ختم نبوت را امر واقع شده تلقی کرده اند . هیچ گاه برای آنها این مساله مطرح نبوده که پس از حضرت محمد ﷺ پیغمبر دیگری خواهد آمد یا نه ؟ چه ، قرآن کریم با صراحت ، پایان یافتن نبوت را اعلام و پیغمبر بارها آن را تکرار کرده است . در میان مسلمین اندیشه ظهور پیغمبر دیگر ، مانند انکار یگانگی خدا یا انکار قیامت ، با ایمان به اسلام همواره ناسازگار شناخته شده است .

تلاش و کوششی که در میان دانشمندان اسلامی در این زمینه به عمل آمده است ، تنها در این جهت بوده که می خواسته اند به عمق این اندیشه پی ببرند و راز ختم نبوت را کشف کنند .

وارد بحث ماهیت وحی و نبوت نمی شویم . قدر مسلم این است که وحی ، تلقی و دریافت راهنمایی است از راه اتصال ضمیر به غیبت و ملکوت . نبی ، وسیله ارتباطی است میان سایر انسانها و جهان دیگر و در حقیقت پلی است میان جهان انسانها و جهان غیب .

نبوت از جنبه شخصی و فردی ، مظهر گسترش و رقاء شخصیت روحانی یک فرد انسان است و از جنبه عمومی ، پیام الهی است برای انسانها به منظور رهبری آنها که به وسیله یک فرد به دیگران ابلاغ می گردد .

همین جاست که اندیشه ختم نبوت ، ما را با پرسشهایی مواجه می کند ، که : آیا ختم نبوت و عدم ظهور نبی دیگر بعد از خاتم النبیین به معنی کاهش استعدادهای معنوی و تنزل بشریت در جنبه های روحانی است ؟ آیا مادر

روزگار از زادن فرزندان ملکوتی صفات که بتوانند با غیب و ملکوت پیوند داشته باشند ناتوان شده است و اعلام ختم نبوت به معنی اعلام نازا شدن طبیعت نسبت به چنان فرزندان است ؟

بعلاوه ، نبوت معلول نیازمندی بشر به پیام الهی است و در گذشته طبق مقتضیات دوره ها و زمانها این پیام تجدید شده است . ظهور پیامبران ، تجدید دائمی شرایع ، نسخهای مداوم کتب آسمانی همه بدان علت است که نیازمندیهای بشر دوره به دوره تغییر می کرده است و بشر در هر دوره ای نیازمند پیام نوین و پیام آور نوینی بوده است . با این حال ، چگونه می توان فرض کرد که با اعلام ختم نبوت این رابطه یکباره بریده شود و پلی که جهان انسان را به جهان غیبت متصل می کند یکسره خراب گردد و دیگر پیامی به بشر نرسد و بشریت بلا تکلیف گذاشته شود ؟

از اینها همه گذشته ، چنانکه می دانیم در فاصله میان پیامبران صاحب شریعت مانند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی یک سلسله پیامبران دیگر ظهور کرده اند که مبلغ و مروج شریعت پیشین بوده اند . هزاران نبی بعد از نوح آمده اند که مبلغ و مروج شریعت نوحی بوده اند ، همچنین بعد از ابراهیم و غیره . فرضاً انقطاع نبوت تشریحی را بپذیریم و بگوییم با شریعت اسلام شرایع ختم شد ، چرا نبوتهای تبلیغی بعد از اسلام قطع شد ؟ چرا اینهمه پیامبر بعد از هر شریعتی ظهور کردند و آنها را تبلیغ و ترویج و نگهداری کردند ، اما بعد از اسلام حتی یک پیامبر اینچنین نیز ظهور نکرد ؟

اینهاست پرسشهایی که از اندیشه ختم نبوت ناشی می شود .

اسلام که خود عرضه کننده این اندیشه است پاسخ این پرسشها را داده است . اسلام اندیشه ختم نبوت را آنچنان طرح و ترسیم کرده است که نه تنها ابهام و

تردیدی باقی نمی گذارد ، بلکه آن را به صورت یک فلسفه بزرگ در می آورد . از نظر اسلام ، اندیشه ختم نبوت نه نشانه تنزل بشریت و کاهش استعداد بشری و نازا شدن مادر روزگار است و نه دلیل بی نیازی بشر از پیام الهی است و نه با پاسخگویی به نیازمندیهای متغیر بشر در دوره ها و زمانهای مختلف ناسازگار است ، بلکه علت و فلسفه دیگری دارد .

قبل از هر چیز لازم است با سیمای ختم نبوت آن چنان که اسلام ترسیم کرده است آشنا بشویم و آن را بررسی کنیم ، سپس پاسخ پرسشهای خود را دریافت داریم .

در سوره احزاب آیه 40 چنین می خوانیم :

(مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا)

محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست ، همانا او فرستاده خدا و پایان دهنده پیامبران است (1) .

این آیه رسماً حضرت محمد ﷺ را با عنوان (خاتم النبیین) یاد کرده است .

کلمه (خاتم) به حسب ساختمان لغوی خود در زبان عربی ، به معنی چیزی است که به وسیله آن به چیزی پایان دهند . مهری که پس از بسته شدن نامه بر روی آن می زدند به همین جهت (خاتم) نامیده می شد ، و چون معمولاً بر روی نگین انگشتری ، نام یا شعار مخصوص خود را نقش می کردند و همان را بر روی نامه ها می زدند ، انگشتری را (خاتم) می نامیدند .

در قرآن هر جا و به هر صورت ماده (ختم) استعمال شده است مفهوم پایان دادن یا بستن را می دهد . مثلاً در سوره یس آیه 65 چنین می خوانیم :

(الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) در این روز به دهانهای آنها مهر می زنیم و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان بر آنچه به دست آورده اند گواهی می دهند .

لحن آیه مورد بحث خود می رساند که قبل از نزول این آیه نیز پایان یافتن نبوت به وسیله پیغمبر اسلام در میان مسلمین امری شناخته بوده است . مسلمانان همان طوری که محمد را (رسول الله) می دانستند ، (خاتم النبیین) نیز می شناختند . این آیه فقط یادآوری می کند که او را با عنوان پدر خوانده فلان شخص نخوانید ، او را با همان عنوان واقعی اش که رسول الله و خاتم النبیین است بخوانید .

این آیه فقط به جوهر و هسته مرکزی اندیشه ختم نبوت اشاره می کند و بر آن چیزی نمی افزاید .

در سوره حجر آیه 9 چنین آمده است :

(إِنَّا لَمَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.)

ما خود این کتاب را فرود آوردیم و هم البته خود نگهبان آن هستیم . در این آیه با قاطعیت کم نظیری از محفوظ ماندن قرآن از تحریف و تغییر و نابودی سخن رفته است .

یکی از علل تجدید رسالت و ظهور پیامبران جدید تحریف و تبدیلهایی است که در تعلیمات و کتب مقدس پیامبران رخ می داده است و به همین جهت آن کتابها و تعلیمات ، صلاحیت خود را برای هدایت مردم از دست می داده اند . غالباً پیامبران احیا کننده سنن فراموش شده و اصلاح کننده تعلیمات تحریف یافته پیشینیان خود بوده اند .

گذشته از انبیائی که صاحب کتاب و شریعت و قانون نبوده و تابع یک پیغمبر صاحب کتاب و شریعت بوده اند ، مانند همه پیامبران بعد از ابراهیم تا زمان

موسی و همه پیامبران بعد از موسی تا عیسی ، پیامبران صاحب قانون و شریعت نیز بیشتر مقررات پیامبر پیشین را تایید می کرده اند . ظهور پیاپی پیامبران تنها معلول تغییر و تکامل شرایط زندگی و نیازمندی بشر به پیام نوین و راهنمایی نوین نیست ، بیشتر معلول نابودیها و تحریف و تبدیل های کتب و تعلیمات آسمانی بوده است .

بشر چند هزار سال پیش نسبت به حفظ مواریث علمی و دینی ناتوان بوده است ، و از او جز این انتظاری نمی توان داشت . آنگاه که بشر می رسد به مرحله ای از تکامل که می تواند مواریث دینی خود را دست نخورده نگهداری کند ، علت عمده تجدید پیام و ظهور پیامبر جدید منتفی می گردد و شرط لازم (نه شرط کافی) جاوید ماندن یک دین ، موجود می شود .

آیه فوق به منتفی شدن مهمترین علت تجدید نبوت و رسالت از تاریخ نزول قرآن به بعد اشاره می کند ، و در حقیقت ، تحقق یکی از ارکان ختم نبوت را اعلام می دارد .

چنانکه همه می دانیم در میان کتب آسمانی جهان تنها کتابی که درست و به تمام و کمال دست نخورده باقی مانده قرآن است . بعلاوه ، مقادیر زیادی از سنت رسول به صورت قطعی و غیر قابل تردید در دست است که از گزند روزگار مصون مانده است . البته بعد توضیح خواهیم داد که وسیله الهی محفوظ ماندن کتاب آسمانی مسلمین ، رشد و قابلیت بشر این دوره است که دلیل بر نوعی بلوغ اجتماعی انسان این عهد است .

در حقیقت ، یکی از ارکان خاتمیت ، بلوغ اجتماعی بشر است به حدی که می تواند حافظ و نگهدار مواریث علمی و دینی خود باشد و خود به نشر و تبلیغ و تعلیم و تفسیر آن بپردازد . درباره این مطلب بعد بحث خواهیم کرد .

در سراسر قرآن اصرار عجیبی هست که دین ، از اول تا آخر جهان ، یکی
بیش نیست و همه پیامبران بشر را به یک دین دعوت کرده اند . در سوره
شوری آیه 13 چنین آمده است :

(شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ
إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى . أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ۚ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا
تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ . اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ .)

خداوند برای شما دینی قرارداد که قبلا به نوح توصیه شده بود و اکنون بر تو
وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی نیز توصیه کردیم .

قرآن در همه جا نام این دین را که پیامبران از آدم تا خاتم مردم را بدان
دعوت می کرده اند (اسلام) می نهد . مقصود این نیست که در همه زمانها به این
نام خوانده می شده است ، مقصود این است که دین دارای حقیقت و ماهیتی
است که بهترین معرف آن ، لفظ (اسلام) است . در سوره آل عمران ، آیه 67
درباره ابراهیم می گوید :

(مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ) ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی ، حق جو و مسلم بود .
و در سوره بقره آیه 132 درباره یعقوب و فرزندان او می گوید :

(وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا
تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ .)

ابراهیم و یعقوب به فرزندان خود چنین وصیت کردند : خداوند برای شما
دین انتخاب کرده است ، پس با اسلام بمیرید .

آیات قرآن در این زمینه زیاد است و نیازی به ذکر همه آنها نیست .

البته پیامبران در پاره ای از قوانین و شرایع با یکدیگر اختلاف داشته اند .
قرآن در عین اینکه دین را واحد می داند ، اختلاف شرایع و قوانین را در پاره
ای مسائل می پذیرد . در سوره مائده آیه 48 می گوید :

(لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا.)

برای هر کدام (هر قوم و امت) یک راه ورود و یک طریقه خاص قرار
دادیم .

ولی از آنجا که اصول فکری و اصول عملی که پیامبران به آن دعوت می
کرده اند یکی بوده و همه آنان مردم را به یک شاهراه و به سوی یک هدف
دعوت می کرده اند ، اختلاف شرایع و قوانین جزئی در جوهر و ماهیت این راه
که نامش در منطق قرآن (اسلام) است تاثیری نداشته است . تفاوت و اختلاف
تعلیمات انبیاء با یکدیگر از نوع اختلاف برنامه هایی است که در یک کشور هر
چند یک بار به مورد اجرا گذاشته می شود و همه آنها از یک قانون اساسی
الهام می گیرد . تعلیمات پیامبران در عین پاره ای اختلافات مکمل و متمم
یکدیگر بوده است .

اختلاف و تفاوت تعلیمات آسمانی پیامبران از نوع اختلافات مکتبهای فلسفی
یا سیاسی یا اجتماعی یا اقتصادی که مشتمل بر افکار متضاد است نبوده است ،
انبیاء تماما تابع یک مکتب و دارای یک تز بوده اند .

تفاوت تعلیمات انبیاء با یکدیگر ، یا از نوع تفاوت تعلیمات کلاسهای عالی
تر با کلاسهای دانی تر ، یا از نوع تفاوت اجرائی یک اصل در شرایط و اوضاع
گوناگون بوده است .

می دانیم که دانش آموز در کلاسهای بالاتر نه تنها به مسائلی بر می خورد که
قبلا به آنها به هیچ وجه بر نخورده است ، بلکه تصورش درباره مسائلی که قبلا

یاد گرفته و در ذهن کودکان خود به نحوی آنها را تجسم داده است احیانا زیر و رو می شود . تعلیمات انبیاء نیز چنین است .

توحید ، اصل و سنگ اول ساختمانی است که پیامبران دست در کار ساختنش بوده اند ، اما همین توحید درجات و مراتبی دارد . آنچه یک عامی به نام خدای یگانه در ذهن خود تجسم می دهد با آنچه در قلب یک عارف تجلی می کند یکی نیست . عارفان نیز در یک درجه نیستند . (اگر ابوذر بر آنچه در قلب سلمان است آگاه گردد ، گمان کفر به او می برد و او را می کشد) (2) .

بدیهی است که آیات اول سوره حدید و آخر سوره حشر و سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) برای بشر چند هزار سال پیش . بلکه بشر هزار سال پیش . قابل هضم نبوده است . تنها افراد معدودی از اهل توحید خود را به عمق این آیات نزدیک می نمایند . در آثار اسلامی وارد شده که : (خداوند چون می دانست بعدها افراد متعمق و ژرف اندیشی خواهند آمد ، آیات (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) و پنج آیه اول سوره حدید را نازل کرد) (3) .

شکل اجرائی یک اصل کلی نیز در شرایط گوناگون متفاوت می شود . بسیاری از اختلافات در روش انبیاء از نوع تفاوت در شکل اجرا بوده است نه در روح قانون . این مطلبی است که بعد درباره آن سخن خواهیم گفت . قرآن کریم هرگز کلمه (دین) را به صورت جمع (ادیان) نیاورده است . دین در قرآن همواره مفرد است ، زیرا آن چیزی که وجود داشته و دارد دین است نه دینها . بعلاوه ، قرآن تصریح می کند که دین مقتضای فطرت و ندای طبیعت روحانی بشر است .

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (4) .

حق جویانه چهره خویش را به سوی دین ، همان فطرت خدا که مردم را بر آن آفریده ، ثابت نگهدار .

مگر بشر چند گونه فطرت و سرشت و طبیعت می تواند داشته باشد ؟ ! اینکه دین از اول تا آخر جهان یکی است و وابستگی با فطرت و سرشت بشر دارد که آن نیز بیش از یکی نمی تواند باشد . رازی بزرگ و فلسفه ای شکوهمند در دل خود دارد و تصور خاصی درباره فلسفه تکامل به ما می دهد . با واژه (تکامل) همه آشنا هستیم ، همه جا سخن از تکامل است : تکامل جهان ، تکامل جانداران ، تکامل انسان و اجتماع .

این تکامل چیست و چگونه صورت می گیرد ؟ آیا یک سلسله علل تصادفی است که منجر به تکامل می شود ، و یا در سرشت آن چیزی که متکامل می گردد میل و جذبه ای به سوی تکامل هست و او راه خود را از پیش انتخاب و مشخص کرده است ؟ آیا حرکت تکاملی همواره روی خط معین و مشخص و با هدف و مقصد شناخته شده صورت می گیرد ، و یا این حرکت چندی یک بار تحت تاثیر علل تصادفی بر روی یک خط قرار می گیرد و پیوسته تغییر جهت می دهد و هیچ گونه هدف و مقصد مشخص ندارد ؟

از نظر قرآن سیر تکاملی جهان و انسان و اجتماع یک سیر هدایت شده و هدفدار است و بر روی خطی است که (صراط مستقیم) نامیده می شود و از لحاظ مبدا و مسیر و منتها مشخص است . انسان و اجتماع ، متحول و متکامل است ، ولی راه و خط سیر ، مشخص و واحد و مستقیم است :

(وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ
ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) (5) .

یکی خط است از اول تا به آخر بر او خلق خدا جمله مسافر

تکامل انسان به این نحو نیست که در هر زمانی تحت تاثیر یک سلسله علل صنعتی یا اجتماعی یا اقتصادی در یک راه حرکت کند و دائما تغییر مسیر و تغییر جهت بدهد .

اینکه قرآن با اصرار زیاد ، دین را یکی می داند و فقط به یک شاهراه قائل است و اختلاف شرایع و قوانین را مربوط به خطوط فرعی می داند ، مبتنی بر این اصل فلسفی است .

بشر در مسیر تکاملی خود مانند قافله ای است که در راهی و به سوی مقصد معینی حرکت می کند ، ولی راه را نمی داند ، هر چندی یک بار به کسی برخورد می کند که راه را می داند و با نشانیهایی که از او می گیرد دهها کیلومتر راه را طی می کند تا می رسد به جایی که باز نیازمند راهنمای جدید است ، با نشانی گرفتن از او افق دیگری برایش روشن می شود و دهها کیلومتر دیگر را با علاماتی که گرفته طی می کند تا تدریجا خود قابلیت بیشتری برای فراگیری پیدا می کند و می رسد به شخصی که (نقشه کلی) راه را از او می گیرد و برای همیشه با در دست داشتن آن نقشه ، از راهنمای جدید بی نیاز می گردد .

قرآن با توضیح این نکته که راه بشر یک راه مشخص و مستقیم است و همه پیامبران با همه اختلافاتی که در راهنمایی و دادن نشانی به حسب وضع و موقع زمانی و مکانی دارند ، به سوی یک مقصد و یک شاهراه هدایت می کنند ، جاده ختم نبوت را صاف و رکن دیگر از ارکان آن را توضیح می دهد ، زیرا ختم نبوت آنگاه معقول و متصور است که خط سیر این بشر متحول متکامل ، مستقیم و قابل مشخص کردن باشد ، اما اگر همان طور که خود بشر در تکاپو است و هر لحظه در یک نقطه است ، خط سیر او نیز دائما دستخوش تغییر و تبدیل باشد و نهایت و مقصد و مسیر ، مشخص نباشد و در هر برهه ای از زمان

بخواهد در یک جاده حرکت کند ، بدیهی است که ختم نبوت - یعنی دریافت یک نقشه و برنامه کلی و همیشگی معقول و متصور نیست .

در سوره بقره آیه 143 چنین آمده است :

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۗ وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ ۗ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ ۗ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ.)

و اینچنین شما را تربیت یافتگان واقعی اسلام را جماعت وسط و معتدل و متعادل قرار دادیم تا حجت و شاهد بر مردم دیگر باشید و پیغمبر حجت و شاهد بر شما باشد .

امت واقعی اسلام از نظر قرآن یک امت وسط و معتدل است . بدیهی است که امت وسط و معتدل و متعادل دست پرورده تعالیم وسط و معتدل است . این آیه امتیاز و خصوصیت امت ختمیه و تعلیمات ختمیه را در یک کلمه ذکر می کند : وسطیت و تعادل .

در اینجا پرسشی پیش می آید و آن اینکه مگر سایر پیامبران تعلیمات متعادلی نداشته اند ؟ در پاسخ این پرسش ذکر مطلبی لازم است :

انسان تنها جاندار روی زمین نیست ، و هم تنها جاندار نیست که اجتماعی زندگی می کند . جاندارهای دیگری هستند که زندگی اجتماعی دارند با یک سلسله مقررات و نظامات و تشکیلات دقیق . زندگی آنها بر خلاف بشر ، ادواری از قبیل عهد جنگل ، عهد حجر ، عهد آهن ، عهد اتم و غیره پیدا نکرده است ، از اولی که نوع آنها به وجود آمده دارای همین تشکیلات و نظامات بوده اند که دارند . این انسان است که به حکم : (وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ صَعِيْفًا)⁽⁶⁾ انسان در بدو خلقت ناتوان آفریده شده است زندگی اش از صفر شروع می شود و به

سوی بی نهایت پیش می رود . انسان فرزند رشید و بالغ طبیعت است و از همین رو آزاد و مختار است ، نیازی به قیمومت و سرپرستی مستقیم و هدایت اجباری به وسیله نیروی مرموزی به نام غریزه ندارد . آنچه سایر جانداران با نیروی غیر قابل سر پیچی غریزه انجام می دهند ، او در محیط آزاد عقل و قوانین قراردادی انجام می دهد :

(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) (7) .

راه را به او نمودیم ، او خود (آزادانه و با انتخاب خود) یا قدر شناس است و یا ناسپاس .

راز اینکه در انسان انحراف و سقوط و توقف و انحطاط هست و در سایر جاندارها نیست نیز در همین نکته است . انسان بر خلاف سایر جانداران . که سر جای خود متوقف اند و خود قادر نیستند که خود را جلو ببرند یا به عقب برگردند ، به راست منحرف شوند یا به چپ ، تند بروند یا کند . هم می تواند خود را به جلو ببرد و هم می تواند به عقب برگردد ، هم قادر است به سوی چپ منحرف شود و هم به سوی راست ، هم می تواند تند برود و هم کند ، و بالاخره هم می تواند بنده ای (شاکر) باشد و هم سرکشی (کافر) ، از این رو دائماً در میان نوسانات افراطی و تفریطی گرفتار است .

اجتماع بشری گاه آنچنان جامد و ساکن و اسیر عادات دست و پا گیر می شود که نیازمند به نیرویی است که زنجیرها را از او برگیرد و او را به حرکت آورد ، و گاه آنچنان هوس نو خواهی پیدا می کند که سنن و نوامیس خلقت را فراموش می کند ، گاه غرق در غرور و تکبر و خودخواهی می شود و نیرویی ضرورت پیدا می کند که او را در جهت زهد و ریاضت و ترک خودبینی و رعایت حدود خود و حقوق دیگران براند ، و گاه آنچنان به سستی و لاقیدی و

ستم کشی خو می کند که جز با بیدار کردن (منش) و شخصیت و احساس احقاق حقوق، چاره نمی توان کرد. بدیهی است که تند روی یا کند روی یا انحراف به راست یا چپ هر کدام برنامه مخصوص به خود دارد. برای جامعه منحرف به راست، نیروی اصلاح کننده باید متمایل به چپ باشد و برعکس. این است که دوای یک زمان و یک دوره و یک قوم، برای زمان دیگر و قوم دیگر، درد و بلای مزمن است، و این است راز اینکه رسالتها مختلف، و احيانا به صورت ظاهر، متضاد جلوه می کند: یکی پیامبر جنگ می شود و دیگری پیامبر صلح، یکی پیامبر محبت می شود و دیگری پیامبر خشونت و صلابت، یکی پیامبر انقلابی و دیگری پیامبر محافظه کار، یکی پیامبر گریان و دیگری پیامبر خندان. راز موقت بودن تعلیمات این گونه پیامبران همین است. بدیهی است که با همه تضادی که میان این گونه رسالتها از نظر روش هست، از نظر هدف تضاد و اختلافی نیست، هدف یکی است: بازگشت به تعادل و افتادن در جاده اصلی.

قرآن کریم ضمن قصص پیامبران کاملا نشان می دهد که هر کدام از آنها ضمن تعلیمات مشترک مربوط به مبدا و معاد، بر روی یک نکته بالخصوص تکیه و اصرار داشته و مامور اجرای برنامه خاصی بوده اند. این مطلب از مطالعه قصص قرآنی کاملا روشن است.

خطری که غالبا مصلحان اجتماعی به وجود می آورند از همین ناحیه است که در یک اجتماع تندرو یا کندرو یا متمایل به راست یا به چپ ظهور می کنند و به پیکار مقدسی دست می زنند، اما فراموش می کنند یک برنامه معین فقط برای مدت محدودی قابل اجراست و با جامعه کندرو یا تندرو یا چپ رو یا

راست رو آنقدر باید پیکار کرد که تعادل خود را باز یابد ، و بیش از آن ، خود مستلزم سقوط و انحراف جامعه از سوی دیگر است .

اکنون که این توضیح داده شد می توانیم به مفهوم آیه مورد نظر نزدیک شویم

رسالت پیامبر اسلام با همه رسالتهای دیگر این تفاوت را دارد که از نوع قانون است نه برنامه ، قانون اساسی بشریت است ، مخصوص یک اجتماع تندرو یا کندرو یا راست رو یا چپ رو نیست .

اسلام طرحی است کلی و جامع و همه جانبه و معتدل و متعادل ، حاوی همه طرحهای جزئی و کار آمد در همه موارد . آنچه در گذشته انبیاء انجام می دادند که برنامه مخصوص برای یک جامعه خاص از جانب خدا می آورند ، در دوره اسلام علما و رهبران امت باید انجام دهند ، با این تفاوت که علما و مصلحین با استفاده از منابع پایان ناپذیر وحی اسلامی برنامه های خاصی تنظیم می کنند و آن را به مرحله اجرا می گذارند .

قرآن کتابی است که روح همه تعلیمات موقت و محدود کتب دیگر آسمانی را که مبارزه با انواع انحرافها و بازگشت به تعادل است در بر دارد . این است که قرآن خود را (مهیمن) و حافظ و نگهبان سایر کتب آسمانی می خواند :

(وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ) (8) .

ما این کتاب را بحق فرود آوردیم در حالی که تایید و تصدیق می کند کتب آسمانی پیشین را و حافظ و نگهبان آنهاست .

از نصوص اسلامی بر می آید که همه پیامبران به حکم اینکه مقدمه ظهور نبوت کلی و ختمی و قانون اساسی یگانه الهی بوده اند ، موظف بوده اند که نوید اکمال و اتمام دین را در دوره ختمیه به امتهای خود بدهند . خداوند از همه

پیامبران چنین پیمانی گرفته است . در نهج البلاغه ، خطبه اول بیان جالبی در این زمینه است :

ولم یخل سبحانه خلقه من نبی مرسل او کتاب منزل او حجه لازمه او محجه قائمه ، رسل لا تقصر بهم قله عددهم و لا کثره المکذبین لهم ، من سابق سمی له من بعده او غایر عرفه من قبله ، علی ذلک نسلت القرون و مضت الدهور و سلفت الایاء و خلفت الایاء ، الی ان بعث الله محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله لانجاز عدته و تمام نبوته ، ماخوذا علی النبیین میثاقه مشهوره سماته ، کریمه میلاده .

خداوند هرگز خلق را از وجود یک پیامبر یا کتاب آسمانی یا حجت کافی یا طریقه روشن خالی نگذاشته است ، فرستادگانی که اندکی عدد آنها و بسیاری عدد مخالفانشان آنها را از انجام وظیفه باز نداشته است . هر پیامبری به پیامبر پیشین خود قبلا معرفی شده است و آن پیامبر پیشین او را به مردم معرفی کرده و بشارت داده است . به این ترتیب نسلها پشت سر یکدیگر آمد و روزگاران گذشت تا خداوند محمد ﷺ را به موجب وعده ای که کرده بود ، برای تکمیل دستگاه نبوت فرستاد در حالی که از همه پیامبران برای او پیمان گرفته بود . علائم او معروف و مشهور و ولادت او بزرگوارانه بود .

از پیغمبر اکرم دو جمله لطیف در این زمینه وارد شده ، یکی اینکه فرموده است : نحن الاخرون السابقون یوم القیامه (9) .

ما در دنیا پس از همه پیامبران و امتها آمده ایم ، اما در آخرت در صف مقدم هستیم و دیگران پشت سرما هستند .

دیگر اینکه فرمود : آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامه (10) .

تمام پیامبران در قیامت زیر پرچم من اند .

علت این سبقت و تقدم در قیامت و علت اینکه همه پیامبران در آن جهان در زیر پرچم این پیامبر هستند این است که همه مقدمه اند و این نتیجه ، وحی آنها در حدود یک برنامه موقت بوده و وحی این پیغمبر در سطح قانون اساسی کلی همیشگی است . بزرگان اسلامی با توجه به این دو جمله و با الهام از یک اصل دیگر از اصول معارف اسلامی ، که آنچه در آن جهان ظهور می کند ظهور ملکوتی واقعیات این جهان است ، سخنان نغز و دلپذیری در این باره گفته اند . این الفاراض مصری با اشاره به مضمون این دو حدیث می گوید :

و انی و ان كنت ابن آدم صوره	فلی فیه معنی شاهد بابوتی
و کلهم عن سبق معنای دائر	بدائرتی او وارد من شریعتی
و ما منهم الا و قد کان داعیا	به قومه للحق عن تبعیتی
و قبل فصالی دون تکلیف ظاهری	ختمت بشرعی الموضعی کل

شـــــرعه (11)

مولوی در همین مضمون می گوید :

ظاهرا آن شاخ اصل میوه است	باطنا بهر ثمر شد شاخ هست
گر نبودی میل و امید ثمر	کی نشاندی باغبان بیخ شجر
پس به معنی آن شجر از میوه زاد	گر به صورت از شجر بودش نهاد
مصطفی زین گفت : (کادم و انبیا	خلف من باشند در زیر لوا)
بهر این فرموده است آن ذو فنون	رمز (نحن الاخرون السابقون)
گر به صورت من ز آدم زاده ام	من به معنی جد جد افتاده ام
پس زمن زایید در معنی پدر	پس ز میوه زاد در معنی شجر
اول فکر آخر آمد در عمل	خاصه فکری کو بود وصف ازل

شبستری می گوید :

یکی خط است از اول تا به آخر بر او خلق خدا جمله مسافر
در این ره انبیا چون ساربانان دلیل و رهنمای کاروان اند
و زیشان سید ما گشته سالار (هم او اول هم او آخر در این
_____ کار)
احد در میم احمد گشت ظاهر (در این دور اول آمد عین آخر)
ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندرین یک میم غرق است
بر او ختم آمده پایان این راه بدو منزل شده (ادعوا الی الله)
مقام دلگشایش جمع جمع است جمال جانفزایش شمع جمع است
شده او پیش و دلها جمله در پی گرفته دست جانها دامن وی

قرآن کریم اصل نوید و ایمان و تسلیم پیامبران پیشین را به پیامبرانی که پس
از آنها می آیند (و به طریق اولی خاتم انبیاء) و وظیفه داری اینکه امت خود را
نیز بدین جهت تبلیغ کنند و آنها را آماده تعلیمات پیامبران بعدی بنمایند ، و
همچنین تایید و تصدیق پیامبران بعدی پیامبران پیشین او و اینکه خداوند از
پیامبران بر این نوید و تسلیمها و تایید و تصدیقها پیمان شدید گرفته است
اینچنین ذکر کرده است :

(وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ
مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي
قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ) (12) .

به یاد آر هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که زمانی که به شما
کتاب و حکمت دادم سپس فرستاده ای آمد که آنچه با شماست تصدیق می کند
، به او ایمان آورید و او را یاری نمایید . خداوند گفت آیا اقرار و اعتراف کردید

و این بار را به دوش گرفتید ؟ گفتند اقرار کردیم . گفت پس همه گواه باشید ، من نیز از گواهانم .

پیوند نبوتها و رابطه اتصالی آنها می رساند که نبوت یک سیر تدریجی به سوی تکامل داشته و آخرین حلقه نبوت ، مرتفع ترین قله آن است . عرفای اسلامی می گویند (الخاتم من ختم المراتب باسرها) یعنی پیامبر خاتم آن است که همه مراحل را طی کرده و راه نرفته و نقطه کشف نشده از نظر وحی باقی نگذاشته است .

اگر فرض کنیم در یکی از علوم همه مسائل مربوط به آن علم کشف شود ، جایی برای تحقیق جدید و کشف جدید باقی نمی ماند . همچنین است مسائلی که در عهده وحی است ، با کشف آخرین دستوره‌های الهی جایی برای کشف جدید و پیامبر جدید باقی نمی ماند . مکاشفه تامه محمدیه کامل ترین مکاشفه ای است که در امکان یک انسان است و آخرین مراحل آن است . بدیهی است که هر مکاشفه دیگر بعد از آن مکاشفه ، جدید نخواهد بود ، از قبیل پیمودن سرزمین رفته شده است ، سخن و مطلب جدید همراه نخواهد داشت ، سخن آخر همان است که در آن مکاشفه آمده است :

(وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) (13) .

سخن راستین و موزون پروردگارت کامل شد ، کسی را توانایی تغییر دادن آنها نیست . او شنوا و داناست .

مرحوم فیض در علم الیقین از یکی از بزرگان چنین نقل می کند :
(مقصود و هدف در فطرت آدمیان رسیدن به مقام قرب الهی است و این جز با راهنمایی پیامبران امکان پذیر نمی باشد . از این رو نبوت جزء نظام هستی قرار می گیرد و البته مقصود و هدف ، مرتبه اعلی و آخرین درجه نبوت است نه

اولین درجه . آن نبوت طبق سنت الهی تدریجا کمال می یابد ، همچنانکه یک عمارت تدریجا ساخته می شود . و همچنانکه در ساختن عمارت پایه ها و دیوارها هدف نیست ، هدف صورت کامل خانه است ، نبوت نیز چنین است ، هدف صورت کامل آن است و در همین جاست که نبوت خاتمه می پذیرد و پایان می یابد و زیاده نمی پذیرد ، زیرا زیاده بر کمال نقص است و انگشت زیادی را می ماند . پیغمبر اکرم در حدیث معروف به همین معنی اشاره کرد که گفت : مثل نبوت مثل خانه ای است که ساخته شده و جای یک خشت در آن باقی است ، من جای آن خشت آخرینم ، یا من گذارنده آن خشت آخرینم⁽¹⁴⁾ .

بیانات گذشته می تواند دورنمایی از سیمای اندیشه ختم نبوت در میان اندیشه های اسلامی رسم کند و پایه ها و ارکان آن را ارائه دهد .

معلوم شد اندیشه ختم نبوت بر این پایه است که اولاً مایه دین در سرشت بشر نهاده شده است ، سرشت همه انسانها یکی است ، سیر تکاملی بشر یک سیر هدفدار و بر روی یک خط مشخص و مستقیم است ، از این رو حقیقت دین که بیان کننده خواسته های فطرت و راهنمای بشر به راه راست است یکی بیش نیست .

ثانیا یک طرح به شرط فطری بودن ، جامع بودن ، کلی بودن و به شرط مصونیت از تحریف و تبدیل و به شرط حسن تشخیص و تطبیق در مرحله اجرا می تواند برای همیشه رهنمون و مفید و ما در طرحها و برنامه ها و قوانین جزئی بی نهایت واقع گردد . مباحث آینده بهتر این مطلب را روشن خواهد کرد . اکنون به بررسی و پاسخ پرسشهایی که در آغاز گفتار اشاره شد می پردازیم .

دروازه های آسمان

اولین پرسشی که اندیشه ختم نبوت به وجود می آورد درباره رابطه انسان با جهان غیب است . چطور می شود که انسان اولیه با همه بدویت و بساطت ، از طریق وحی و الهام با جهان غیب ارتباط پیدا کرده و دروازه های آسمان به روی او باز بوده است ، اما بشر پیشرفته کمال یافته بعدی از این موهبت محروم و درهای آسمان به رویش بسته شده است ؟ آیا واقعا استعدادهای معنوی و روحی بشر کاهش یافته و بشریت از این نظر تنزل کرده است ؟

این شبهه از این پندار پدید آمده که ارتباط و اتصال معنوی با غیب مخصوص پیامبران است و لازمه انقطاع نبوت بریده شدن هر گونه رابطه معنوی و روحانی میان جهان غیب و جهان انسان است .

اما این پندار ، سخت بی اساس است . قرآن کریم نیز ملازمه ای میان اتصال با غیب و ملکوت و میان مقام نبوت قائل نیست ، همچنانکه خرق عادت را به تنهایی دلیل بر پیامبری نمی شناسد . قرآن کریم افرادی را یاد می کند که از زندگی معنوی نیرومندی برخوردار بوده اند ، با فرشتگان همسخن بوده و امور خارق العاده از آنها سر می زده بدون آنکه (نبی) بوده باشند . بهترین مثال ، مریم دختر عمران مادر عیسی مسیح است که قرآن داستانهای حیرت انگیزی از او نقل کرده است . قرآن درباره مادر موسی نیز می گوید :

(ما به او وحی کردیم که موسی را شیر بده و آنگاه که بر جان او بیم کردی او را به دریا بسپار ، ما او را حفظ کرده ، به تو باز خواهیم گرداند) (15) .

چنانکه می دانیم نه مادر عیسی پیامبر است و نه مادر موسی .

حقیقت این است که اتصال به غیب و شهود حقایق ملکوتی ، شنیدن سروش غیبی و بالاخره (خبر شدن) از غیب ، نبوت نیست ، نبوت (خبر باز آوردن) است و نه (هر که او را خبر شد ، خبر باز آورد) . قرآن باب اشراق و الهام را بر روی همه کسانی که باطن خویش را پاک کنند باز می داند :

(**إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا**) (16) .

اگر تقوای الهی داشته باشید خدا در جان شما نوری قرار می دهد که مایه تشخیص و تمیز شما باشد .

(**وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**) (17) .

آنان که در راه ما کوشش کنند ما راههای خود را به آنها می نمایانیم . برای اینکه نمونه ای از زندگی معنوی و عرفانی از نظر منطق اسلام به دست داده باشیم کافی است گوشه ای از یکی از خطب نهج البلاغه را ذکر کنیم . در خطبه 220 نهج البلاغه چنین آمده است :

ان الله تعالى جعل الذكر جلاء للقلوب ، تسمع به بعد الوقرة و تبصر به بعد العشوه و تنقاد به بعد المعانده ، و ما برح الله عزت الانه في البرهه بعد البرهه و في ازمان الفترات عباد ناجاهم في فكرهم و كلمهم في ذات عقولهم .

خداوند یاد خود را صیقل دلها قرار داده است . دلها بدین وسیله از پس کری ، شنوا و از پس کوری ، بینا و از پس سرکشی و عناد ، مطیع و رام می گردند . همواره چنین بوده و هست که خداوند در هر برهه ای از زمان ، و در زمانهایی که پیامبری نبوده است ، بندگان داشته و دارد که در سر ضمیر آنها با آنها راز می گوید و از راه عقلهای آنها با آنها تکلم می کند .

از پیغمبر اکرم روایت است :

ان الله عبادا ليسوا بانبياء يغبطهم النبوه (18) .

خداوند بندگان دارد که پیامبر نیستند ، اما پیامبری بر آنها رشک می برد .

از نظر شیعیان که به مقام امامت و ولایت باطنی ائمه اطهار علیهم السلام قائل اند بدون آنکه آنها را نبی بدانند ، مطلب کاملاً حل شده است . عرفای اسلامی در قالب اصطلاحات عرفانی مراتب سیر و سلوک معنوی را به چهار مرحله تقسیم کرده اند ، ما به خاطر پرهیز از اطاله کلام فقط به دو مرحله از آن اشاره می کنیم :

الف . سفر از خلق به حق

ب . سفر از حق به خلق

سفر از خلق به حق مخصوص پیامبران نیست ، بلکه پیامبران مبعوث شده اند که بشر را در این سفر مدد نمایند . آنچه مخصوص پیامبران است سفر از حق به خلق است ، یعنی ماموریت برای ارشاد و هدایت و دستگیری خلق . پیامبری بازگشت به کثرت است برای سوق دادن به وحدت .

صدرالمتالهین در مفاتیح الغیب می گوید :

(وحی یعنی نزول فرشته بر گوش و بر دل به منظور ماموریت و پیامبری هر چند منقطع شده است و دیگر فرشته ای بر کسی نازل نمی شود و او را مامور اجرای فرمانی نمی نماید ، زیرا به حکم (اکملت لکم دینکم) ، آنچه از این راه باید به بشر برسد رسیده است ، ولی باب الهام و اشراق هرگز بسته نشده و نخواهد شد ، ممکن نیست این راه مسدود گردد) .

در این زمینه سخنان زیادی گفته شده که نقل آنها موجب اطاله کلام است . در میان دانشمندان عصر ما اقبال لاهوری سخن لطیفی در این موضوع دارد . اقبال در فرق میان نبی و عارف (و به قول خود او مرد باطنی) چنین می گوید :

(مرد باطنی نمی خواهد پس از آرامش و اطمینانی که با تجربه اتحادی (وصول به حق) پیدا می کند به زندگی اینجهانی باز گردد . در آن هنگام که بنا بر ضرورت باز می گردد بازگشت او برای بشریت سود چندانی ندارد ، ولی بازگشت پیغمبر جنبه خلاقیت و ثمر بخشی دارد ، باز می گردد و در جریان زمان وارد می شود به این قصد که جریان تاریخ را تحت ضبط در آورد و از این راه ، جهان تازه ای از کمال مطلوبها خلق کند . برای مرد باطنی آرامش حاصل از تجربه اتحادی مرحله ای نهایی است ، برای پیغمبر بیدار شدن نیروهای روانشناختی او است که جهان را تکان می دهد آن نیرو آنچنان حساب شده است که کاملاً جهان بشری را تغییر دهد . . . پیغمبری را می توان همچون نوعی خود آگاهی باطنی تعریف کرد که در آن تجربه اتحادی تمایل به آن دارد که از حدود خود لبریز شود و در پی یافتن فرصتهایی است که نیروهای زندگی اجتماعی را از نو توجیه کند یا شکل تازه ای به آنها بدهد)⁽¹⁹⁾ .

پس انقطاع نبوت به معنی انقطاع ماموریت الهی است برای ارشاد و هدایت ، نه انقطاع فیض معنوی نسبت به سائرین و سالکین الی الله . بسیار اشتباه است اگر گمان کنیم اسلام با اعلام ختم نبوت منکر زندگی معنوی شده است .

نبوت تبلیغی

پرسش دیگر این است: پیامبران مجموعاً دو وظیفه انجام می‌داده‌اند: یکی اینکه از جانب خدا برای بشر قانون و دستور العمل می‌آورده‌اند، دوم اینکه مردم را به خدا و عمل به دستورالعمل‌های الهی آن عصر و زمان دعوت و تبلیغ می‌کرده‌اند. غالب پیامبران فقط وظیفه دوم را انجام می‌داده‌اند، عده بسیار کمی از پیامبران که قرآن آنها را (اولوالعزم) می‌خواند قانون و دستورالعمل آورده‌اند. به عبارت دیگر، دو نوع نبوت بوده است: نبوت تشریحی و نبوت تبلیغی. پیامبران تشریحی که عددشان بسیار اندک است صاحب قانون و شریعت بوده‌اند، ولی پیامبران تبلیغی کارشان تعلیم و تبلیغ و ارشاد مردم به تعلیمات پیامبر صاحب شریعت بوده است. اسلام که ختم نبوت را اعلام کرده است نه تنها به نبوت تشریحی خاتمه داده است بلکه به نبوت تبلیغی نیز پایان داده است. چرا چنین است؟ چرا امت محمد و ملت اسلام از هدایت و ارشاد چنین پیامبرانی محروم مانده‌اند؟ فرضاً این مطلب را بپذیریم که اسلام به واسطه کمال و کلیت و تمامیت و جامعیتش به نبوت تشریحی پایان داده است، پایان یافتن نبوت تبلیغی را با چه حساب و فلسفه‌ای می‌توان توجیه کرد؟

حقیقت این است که وظیفه اصلی نبوت و هدایت وحی، همان وظیفه اول است، اما تبلیغ و تعلیم و دعوت، یک وظیفه نیمه بشری و نیمه الهی است. وحی و نبوت، یعنی اتصال مرموز با ریشه وجود و سپس ماموریت برای ارشاد خلق، مظهری است از مظاهر (هدایت) که بر سراسر هستی حکمفرماست:

(قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (20).

(قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (21).

موجودات با پیمودن پله های هستی به تناسب درجه کمالی که به آن می رسند ، از هدایت خاص آن درجه بهره مند می گردند ، یعنی خصوصیت و شکل هدایت بر حسب مراحل مختلف هستی متفاوت است . دانشمندان اثبات کرده اند که حیوانات هر اندازه از نظر ساختمان و تجهیزات طبیعی ضعیفتر و ناتوان ترند از لحاظ نیروی مرموز هدایت غریزه که نوعی حمایت و سرپرستی مستقیم طبیعت است قوی ترند ، و هر اندازه که از لحاظ تجهیزات طبیعی و نیروهای حسی و خیالی و وهمی و عقلی مجهزتر می گردند و بر پله های وجود بالا می روند ، از هدایت غریزی آنها کاسته می شود ، درست مانند کودکی که در مراحل اول کودکی تحت حمایت و سرپرستی مستقیم و همه جانبه پدر و مادر است و هر اندازه که رشد می کند از تحت حمایت مستقیم والدین خارج و به خود واگذاشته می شود . بالا رفتن جانداران بر پله های هستی و مجهز شدن به تجهیزات عضوی و حسی و خیالی و وهمی و هوشی و عقلی بر امکانات و استقلال آنها می افزاید و به همان نسبت از هدایت غریزی آنها می کاهد . می گویند حشرات از همه حیوانات از لحاظ غریزه مجهزترند ، در صورتی که از لحاظ مراحل تکامل در درجه پایین قرار گرفته اند و انسان که بر بالاترین پله نردبان تکامل قرار گرفته است از لحاظ غریزه از همه ناتوانتر است .

وحی ، عالی ترین و راقی ترین مظاهر و مراتب هدایت است . وحی ، رهنمونیهایی دارد که از دسترس حس و خیال و عقل و علم و فلسفه بیرون است و چیزی از اینها جانشین آن نمی شود . ولی وحیی که چنین خاصیتی دارد وحی تشریحی است نه تبلیغی وحی . تبلیغی برعکس است .

تا زمانی بشر نیازمند به وحی تبلیغی است که درجه عقل و علم و تمدن به پایه ای نرسیده است که خود بتواند عهده دار دعوت و تعلیم و تبلیغ و تفسیر و

اجتهاد در امر دین خود بشود . ظهور علم و عقل ، و به عبارت دیگر ، رشد و بلوغ انسانیت ، خود به خود به وحی تبلیغی خاتمه می دهد و علما جانشین چنان انبیاء می گردند . می بینیم قرآن در اولین آیه ای که نازل می شود سخن از قرائت و نوشتن و قلم و علم به میان می آورد :

(اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿٣﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (22).

این آیه اعلام می کند که عهد قرآن ، عهد خواندن و نوشتن و یاد دادن و علم و عقل است . این آیه تلویحا می فهماند که در عهد قرآن وظیفه تعلیم و تبلیغ و حفظ آیات آسمانی به علما منتقل شده و علما از این نظر جانشین انبیاء می شوند . این آیه اعلام بلوغ و استقلال بشریت در این ناحیه است . قرآن در سراسر آیاتش بشر را به تعقل و استدلال و مشاهده عینی و تجربی طبیعت و مطالعه تاریخ و به تفقه و فهم عمیق دعوت می کند . اینها همه نشانه های ختم نبوت و جانشینی عقل و علم به جای وحی تبلیغی است .

برای کدامیک از کتب آسمانی به اندازه قرآن کار شده است ؟ به محض نزول قرآن هزارها حافظ قرآن پیدا می شود . هنوز نیم قرن نگذشته به خاطر قرآن علم نحو و صرف و دستور زبان تدوین و لغتهای زبان عربی جمع آوری می گردد ، علم معانی و بیان و بدایع ابتکار می شود ، هزارها تفسیر و مفسر و حوزه های تفسیر به وجود می آید ، روی کلمه به کلمه قرآن کار می شود . غالب این فعالیتها از طرف مردمی صورت می گیرد که نسبت به زبان عربی بیگانه اند . فقط علاقه به قرآن است که چنین شور و هیجانی به وجود می آورد . چرا برای تورات و انجیل و اوستا چنین فعالیتهایی نشد ؟ آیا این خود دلیل بر رشد و بلوغ بشریت و قابلیت او برای حفظ و تعلیم و تبلیغ کتاب آسمانی اش نیست ؟ آیا این خود دلیل جانشین شدن دانش به جای نبوت تبلیغی نیست ؟

بشر در دوره های پیشین مانند کودک مکتبی بوده است که کتابی که به دستش برای خواندن می دهند پس از چند روز پاره پاره می کند ، و بشر دوره اسلامی مانند یک عالم بزرگسال است که با همه مراجعات مکرری که به کتابهای خود می کند ، آنها را در نهایت دقت حفظ می نماید .

زندگی بشر را معمولا به عهد تاریخی و عهد ما قبل تاریخ تقسیم می کنند . عهد تاریخی از زمانی است که بشر توانسته یادگارهایی به صورت کتیبه یا کتاب از خود باقی بگذارد و همانها امروز ملاک قضاوت درباره زندگی آن روز است ، اما از عهد ما قبل تاریخ هیچ گونه اثری که ملاک قضاوت قرار بگیرد باقی نمانده است .

ولی می دانیم که آثار عهد تاریخی نیز غالبا پراکنده است . دوره ای که از آن به بعد بشر تاریخ و آثار خود را به طور منظم و نسل به نسل حفظ کرده و تحویل نسل بعد داده مقارن با ظهور اسلام است . خود اسلام نیز عاملی برای این رشد عقلی محسوب می شود . در دوره اسلامی ، مسلمین هم آثار خود را حفظ و نگهداری کردند و مانع اندراس و نابودی شدند و هم کم و بیش آثار ملل پیشین را نگهداری و به نسلهای بعد منتقل کردند . یعنی تقریبا مقارن با عهد ختم نبوت است که بشر لیاقت خود را برای حفظ مواریث علمی و دینی نشان داده است و در واقع دوره تاریخی واقعی مقارن با ظهور اسلام است . در ادوار گذشته ، از یک طرف آثار نفیس علمی و فلسفی و دینی به وجود می آمد و از طرف دیگر در کام آتش یا آب می رفت . تاریخ از این سرگذشتهای دردناک فراوان به یاد دارد . حوزه علمی و عظیم اسکندریه پس از نفوذ مسیحیت در حوزه امپراطوری روم شرقی منحل شد و کتابخانه تاریخی آن به وسیله متعصبان مسیحی در کام آتش می رفت مدتها شایع شده بود که این کتابخانه را مسلمین

هنگام فتح مصر آتش زدند . این شایعه آنقدر قوت گرفت که متاخران مسلمانان آن را در کتابهای خود بازگو کردند .

گذشته از اینکه در هیچیک از مدارک معتبر این قضیه نقل نشده است ، اخیراً طلوع و ظهور علم و رسیدن بشر به حدی که خود حافظ و داعی و مبلغ دین آسمانی خود باشد خواه ناخواه به نبوت تبلیغی خاتمه داد . از این رو است که پیغمبر اکرم علمای این امت را همدوش انبیای بنی اسرائیل یا برتر از آنها می شمارد . اقبال لاهوری باز هم سخن لطیفی دارد ، می گوید :

(پیامبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است . تا آنجا که به منبع الهام وی مربوط می شود به جهان قدیم تعلق دارد و آنجا که پای روح الهام وی در کار می آید متعلق به جهان جدید است . زندگی در وی منابع دیگری از معرفت را اکتشاف می کند که شایسته خط سیر جدید آن است . ظهور و ولادت اسلام ، ولادت عقل برهانی استقرائی است . رسالت با ظهور اسلام ، در نتیجه اکتشاف ضرورت پایان یافتن خود رسالت به حد کمال می رسد .

1 - یکی از عادات عرب و بعضی از ملل دیگر (پسر خواندگی) بود و اسلام آن را منسوخ کرد . (پسر خوانده) در ارث و روابط خانوادگی همانند پسر واقعی به شمار می رفت .

رسول اکرم آزاد شده ای داشت به نام زیدبن حارثه که پسر خوانده آن حضرت نیز به شمار می رفت . مردم طبق معمول انتظار داشتند که رسول اکرم با پسر خوانده خویش مانند پسر واقعی رفتار کند ، همچنانکه خود آنها می کردند . مفاد این آیه این است : محمد را پدر هیچ یک از مردان خود (زید بن حارثه یا شخص دیگر) نخوانید ، او را فقط به عنوان فرستاده خدا و پایان دهنده پیامبران بشناسید و بخوانید .

2 - (لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله) سفینه البحار ، ماده (ذر) .

3 - اصول کافی : ج 1 ص 91 .

4 - روم / 30 .

- 5 - انعام / 153 .
- 6 - نساء / 28 .
- 7 - دهر / 3 .
- 8 - مائده / 48 .
- 9 - بحار , ج 6 / ص 166 و صحیح مسلم , ج 3 / ص 7 .
- 10 - علم الیقین فیض , ص 5 سفینه البحار , ماده (لوی) جامع الصغیر , ج 1 / ص 107 .
- 11 - ترجمه : من هر چند به حسب صورت و جریانات مادی اینجهانی فرزند آدم ابوالبشر هستم , اما در من معنی و حقیقتی هست که گواه بر پدری من نسبت به آدم است . همه پیامبران به واسطه تقدم معنویت و حقیقت من بر گرد مرکز من می چرخند و از ورودگاه (شریعت) من آب بر می دارند .
- هیچ پیامبری نیامده است مگر آنکه امت خویش را به خاطر حقیقت به پیروی از من خوانده است .
- پیش از تمام شدن دوران شیر خواری و نرسیده به دوره تکلیف ظاهری , با شریعت روشنگر خود به همه شرایع پایان دادم .
- 12 - آل عمران / 81
- 13 - انعام / 115 .
- 14 - متن حدیث را مجمع البیان در ذیل آیه 40 سوره احزاب به نقل از صحیح بخاری و مسلم چنین آورده است :
- (انما منلی فی الانبیاء کمثل رجل بنی دارا فاکملها و حسنھا الا موضع لبنه فکان من دخل فیھا فنظر بیھا قال ما احسنھا الا موضع هذه اللبنه فانا موضع هذه اللبنه ختم بی الانبیاء) .
- 15 - قصص / 7 .
- 16 - انفال / 29 .
- 17 - عنکبوت / 69 .
- 18 - صدرالمتألهین در مفاتیح الغیب این حدیث را نقل می کند و می گوید : هذا الحدیث مما . (رواه المعتبرون من اهل الحدیث فی طریقتنا و طریقه غیرنا) یعنی این حدیث را محدثین معتبر شیعه و سنی روایت کرده اند . و نیز رجوع شود به آخرین فصل کتاب الشواهد الربوبیه .
- 19 - احیاء فکر دینی در اسلام , ترجمه احمد آرام , ص 143 و 144 .
- 20 - طه / 50 .

21 - اعلى / 2 و 3 .

22 - علق / 1 - 5 .

جبر تاریخ

کلمه ای است مرکب از دو جزء: جبر، تاریخ.

جبر یعنی حتمیت و اجتناب ناپذیری و به اصطلاح فلاسفه: ضرورت و وجوب. وقتی که مثلا می گوئیم (55) ضرورتا و جبرا مساوی با 25 است یعنی حتما چنین است و خلاف آن ناممکن است. بدیهی است که جبر در این اصطلاح که مفهومی فلسفی است غیر از جبر به مفهوم حقوقی و فقهی و عرفی است که به معنی اکراه و اعمال زور است. (55) به حکم طبیعت ذاتی خود مساوی 25 است نه به حکم یک قوه جبریه و با اعمال زور.

اما تاریخ: تاریخ یعنی مجموعه حوادثی که سرگذشت بشر را تشکیل می دهد. سرگذشت بشر جریانی طی می کند و نیروهایی در کار است که آن را می گرداند و اداره می نماید. همچنانکه یک چرخ دستی یا یک کارخانه با نیروی دست یا بخار می گردد، تاریخ نیز با عوامل و نیروهایی می گردد و دور می زند و بالا می رود. پس جبر تاریخ یعنی حتمیت و اجتناب ناپذیری سرگذشت بشر. اگر گفتیم حرکت تاریخ جبری است به معنی این است که عوامل مؤثر در زندگی اجتماعی بشر تاثیرات قطعی و غیر قابل تخلف دارند، اثر بخشیدن این عوامل، ضروری و حتمی و اجتناب ناپذیر است.

کلمه (جبر تاریخ) در عصر ما ارزش و اعتبار فراوانی یافته است. این کلمه در حال حاضر همان نقشی را بازی می کند که کلمه (قضا و قدر) در گذشته بازی کرده است: سرپوشی است برای تسلیم شدن در مقابل حوادث و عذری است برای تقصیرها.

آن شیر خونخواره ای که در برابرش جز تسلیم و رضا چاره ای نیست در گذشته قضا و قدر بود و در زمان حاضر جبر تاریخ است .

حقیقت این است که هم قضا و قدر و هم جبر تاریخ مفهوم فلسفی صحیحی دارد ، درست درک نکردن مفهوم واقعی آنها موجب سوء تعبیر شده است . در کتاب انسان و سرنوشت درباره قضا و قدر بحث کرده ایم ، اما جبر تاریخ :

در اینکه سرگذشت بشر مانند همه حوادث جهان قانون لایتغیری دارد و عوامل تاریخی مانند همه عوامل دیگر تاثیرات قطعی و ضروری دارند سخنی نیست .

قرآن کریم نیز با زبان مخصوص خود تحت نام (سنه الله) آن را تایید نموده است . ولی سخن در شکل تاثیر این عوامل است که آیا تاثیر جبری عوامل تاریخ به این شکل است که همه چیز موقت و محدود و محکوم به زوال است یا به شکل دیگر است ؟

بدیهی است که بستگی دارد به نوع عامل . اگر عوامل گرداننده تاریخ ، ثابت و پایدار باشند ، نتیجه تاثیر جبری آنها به این شکل خواهد بود که جریان را ادامه دهند ، و اگر برعکس ، ناپایدار باشند ، نتایج و آثار آنها نیز ناپایدار خواهد بود . یکی از عوامل تاریخی عامل خانوادگی و جنسی است . این عامل یک عامل ثابت و پایدار است و همیشه به سوی تشکیل خانواده و انتخاب همسر و تولید فرزند گرایش داشته است . در طول تاریخ بشر نهضتهایی علیه زندگی خانوادگی صورت گرفته است ، اما همه با شکست مواجه شده است ، چرا ؟ چون بر خلاف جبر تاریخ بوده است ، جبر تاریخ ایجاب می کرده که باقی بماند . یکی دیگر از عوامل تاریخی عامل مذهبی است . در نهاد بشر گرایش به پرستش به هر شکل و به هر صورت وجود داشته است . این عامل

در تمام دوره ها نقش خود را ایفا کرده است و نگذاشته است توجه به مذهب فراموش شود .

پس اینکه جبر تاریخ را مساوی با موقت و محدودیت گرفته و دلیلی برای ناپایداری هر قانون و قاعده ای بگیریم اشتباه محض است . جبر تاریخ آنجا ناپایداری را نتیجه می دهد که عامل مورد نظر مانند عامل تولید اقتصادی ناپایدار باشد و عامل دیگر جای آن را بگیرد . پس باید سراغ انسان و نیازمندیهای او و عوامل گرداننده تاریخ و شعاع تاثیر هر عاملی در محیط اجتماع رفت تا روشن گردد در چه حدودی است و کدامیک ثابت و پایدار و کدامیک نا ثابت و نا پایدار است .

حقیقت این است که فرضیه مساوی بودن جبر تاریخ با ناپایداری همه شوون زندگی انسان مولود فرضیه (یک بعدی بودن انسان) است . طبق این فرضیه انسان یک بعد اصیل بیشتر ندارد و تحول تاریخ یک تحول یک شاخه ای است . از نظر طرفداران این فرضیه عامل اساسی و اصلی تاریخ در هر عصری اقتصاد است ، طرز تولید و توزیع ثروت و روابط اقتصادی افراد از قبیل روابط کارگر و کارفرما ، کشاورز و ارباب و غیره که البته روابط متغیر و ناثابتی است جنبه های دیگر زندگی از قبیل دین و علم و فلسفه و قانون و اخلاق و هنر را تعیین می کند . این فرضیه در ابتدا سر و صدای زیادی در جهان راه انداخت ، ولی اکنون ارزش و اعتبار سابق خود را از دست داده است . اکنون حتی بسیاری از مفسران مادی جهان و تاریخ به این فرضیه پشت کرده اند .

هر چند هنوز از نظر علمی نمی توان به طور قطع اظهار نظر کرد که انسان (این موجود ناشناخته) چند بعدی است و تاریخ انسان را با فرض چند بعد می توان توجیه کرد ، اما قدر مسلم این است که انسان یک بعدی نیست و فرضیه

یک بعدی بودن انسان و یک خطی بودن سیر تاریخ انسان از بی پایه ترین فرضیه هاست .

نیازمندیها

آیا درست است که همه نیازمندیهای بشر در تغییر است و با تغییر نیازمندیها قوانین و مقررات مربوط به آنها تغییر می کند؟

جواب این است که نه تمام نیازمندیها در تغییر است و نه لازمه تغییر نیازمندیها این است که اصول و قواعد اساسی زندگی تغییر کند .

اما قسمت اول : نیازمندیها بر دو گونه است : نیازمندیهای اولی و نیازمندیهای ثانوی . نیازمندیهای اولی از عمق ساختمان جسمی و روحی بشر و از طبیعت زندگی اجتماعی سرچشمه می گیرد . تا انسان انسان است و تا زندگی وی زندگی اجتماعی است ، آن نوع نیازمندیها هست . این نیازمندیها یا جسمی است یا روحی و یا اجتماعی . نیازمندیهای جسمی از قبیل نیازمندی به خوراک ، پوشاک ، مسکن ، همسر و غیره ، نیازمندیهای روحی از قبیل علم ، زیبایی ، نیکی ، پرستش ، احترام و تربیت ، نیازمندیهای اجتماعی از قبیل معاشرت ، مبادله ، تعاون ، عدالت ، آزادی و مساوات .

نیازمندیهای ثانوی نیازمندیهایی است که از نیازمندیهای اولی ناشی می شود . نیازمندی به انواع آلات و وسایل زندگی که در هر عصر و زمانی با عصر و زمان دیگر فرق می کند از این نوع است .

نیازمندیهای اولی محرک بشر به سوی توسعه و کمال زندگی است ، اما نیازمندیهای ثانوی ناشی از توسعه و کمال زندگی است و در عین حال محرک به سوی توسعه بیشتر و کمال بالاتر است .

تغییر نیازمندیها و نو شدن و کهنه شدن آنها مربوط به نیازمندیهای ثانوی است . نیازمندیهای اولی نه کهنه می شود و نه از بین می رود ، همیشه زنده و نو

است . پاره ای از نیازمندیهای ثانوی نیز چنین است . از آن جمله است نیازمندی به قانون . نیازمندی به قانون ناشی از نیازمندی به زندگی اجتماعی است و در عین حال دائم و همیشگی است . بشر هیچ زمانی بی نیاز از قانون نخواهد شد .

اما قسمت دوم : درست است که توسعه عوامل تمدن نیازمندیهای جدیدی به وجود می آورد و احیانا یک سلسله قراردادهای و قوانین فرعی را ایجاد می کند ، مثلا وسائل نقلیه ماشینی ایجاد می کند که یک سلسله قراردادهای و مقررات به نام مقررات راهنمایی برای شهرها و یک سلسله مقررات بین المللی میان کشورها وضع بشود که در گذشته نیازی به چنین مقررات نبود ، اما توسعه عوامل تمدن ایجاد نمی کند که قوانین حقوقی و جزائی و مدنی مربوط به داد و ستدها و وکالتها و غصبها و ضمانتها و ارث و ازدواج و امثال اینها اگر مبتنی بر عدالت و حقوق فطری واقعی باشد عوض بشود چه رسد به قوانین مربوط به رابطه انسان یا رابطه انسان با طبیعت .

قانون ، راه و طریقه عادلانه و شرافتمندانه تامین نیازمندیها را مشخص می کند . تغییر و تبدیل وسائل و ابزارهای مورد نیاز سبب نمی شود که راه تحصیل و استفاده و مبادله عادلانه آنها عوض بشود مگر آنکه فرض کنیم همان طور که اسباب و وسائل و ابزارهای زندگی تغییر می یابد و متکامل می شود ، مفاهیم حق و عدالت و اخلاق نیز تغییر می کند ، و به عبارت دیگر ، فرض کنیم حق و عدالت و اخلاق یک سلسله مفاهیم نسبی هستند ، یک چیز که در یک زمان حق و عدالت و اخلاق است ، در عصر و زمان دیگر ضد حق و عدالت و اخلاق است .

این فرضیه در عصر ما زیاد بازگو می شود ، ولی در این گفتار مجالی برای طرح و بحث این مساله نیست ، همین قدر می گوئیم درک نکردن مفهوم واقعی حق ، عدالت و اخلاق سبب چنین فرضیه ای شده است و بس . آنچه در باب حق و عدالت و اخلاق متغیر است ، شکل اجرائی و مظهر عملی آنهاست نه حقیقت و ماهیتشان .

یک قانون اساسی اگر مبنا و اساس حقوقی و فطری داشته باشد ، از یک دینامیسم زنده بهره مند باشد ، خطوط اصلی زندگی را رسم کند و به شکل و صورت زندگی که وابسته به درجه تمدن است پردازد ، می تواند با تغییرات زندگی هماهنگی کند بلکه رهنمون آنها باشد .

تناقض میان قانون و احتیاجات نو به نو ، آنگاه پیدا می شود که قانون به جای اینکه خط سیر را مشخص کند ، به تثبیت شکل و ظاهر زندگی پردازد ، مثلا وسائل و ابزارهای خاصی را که وابستگی تام و تمام به درجه فرهنگ و تمدن دارد بخواهد برای همیشه تثبیت نماید .

اگر قانون بگوید الزاما همیشه باید در نوشتن از دست و در سوار شدن از اسب و الاغ و در روشنایی از چراغ نفتی و در پوشیدن از منسوجات دستی و . استفاده کرد ، چنین قانونی به مبارزه با توسعه علم و تمدن و احتیاجات ناشی از آن برخاسته است و بدیهی است که جبر تاریخ آن را عوض می کند .

قانون هر اندازه جزئی و مادی باشد ، یعنی خود را به مواد مخصوص و رنگ و شکلهای مخصوص بسته باشد ، شانس بقا و دوام کمتری دارد ، و هر اندازه کلی و معنوی باشد و توجه خود را نه به شکلهای ظاهری اشیاء بلکه به روابط میان اشیاء یا میان اشخاص معطوف کرده باشد شانس بقا و دوام بیشتری دارد .

مقتضیات زمان

مقتضیات زمان یعنی مقتضیات محیط و اجتماع و زندگی بشر به حکم اینکه به نیروی عقل و ابتکار و اختیار مجهز است و تمایل به زندگی بهتر دارد ، پیوسته افکار و اندیشه ها و عوامل و وسائل بهتری برای رفع احتیاجات اقتصادی و اجتماعی و معنوی خود وارد زندگی می کند . ورود عوامل و وسائل کامل تر و بهتر خود به خود سبب می شود که عوامل کهنه و ناقص تر جای خود را به اینها بدهند و انسان به عوامل جدید و نیازمندیهای خاص آنها وابستگی پیدا کند . وابستگی بشر به یک سلسله احتیاجات مادی و معنوی و تغییر دائمی عوامل و وسائل رفع کننده این احتیاجات و کامل تر و بهتر شدن دائمی آنها که به نوبه خود یک سلسله احتیاجات جدید نیز به وجود می آورند ، سبب می شود که مقتضیات محیط و اجتماع و زندگی در هر عصری و زمانی تغییر کند و انسان الزاما خود را با مقتضیات جدید تطبیق دهد . با چنین مقتضیاتی نه باید نبرد کرد و نه می توان .

اما متأسفانه همه پدیده های نوری که در زمان پیدا می شود ، از نوع افکار و اندیشه های بهتر و عوامل و وسائل کامل تر برای زندگی سعادت‌مندانه تر نیست . زمان و محیط و اجتماع مخلوق بشر است و بشر هرگز از خطا مصون نبوده است ، از این رو تنها وظیفه انسان انطباق و پیروی از زمان و افکار و اندیشه های زمان و عاداتها و پسندهای زمان نیست ، کنترل و اصلاح زمان نیز هست . اگر انسان باید صد درصد خود را با زمان تطبیق دهد پس زمان را با چه چیز تطبیق بدهد ؟ ! از نظر افراد کم فکر ، (مقتضیات زمان) یعنی سلیقه و پسند رایج روز . جمله (دنیای امروز نمی پسندد) از هر منطق نظری و عملی و

صوری و مادی و قیاسی و تجربی و استقرائی برای کوبیدن شخصیت اینان و تسلیم بلاشرط کردنشان موثرتر است. از نظر طرز فکر اینان همین که چیزی از سلیقه و مد روز خصوصا در دنیای غرب افتاد، کافی است که حکم کنیم (مقتضیات زمان) تغییر کرده است، (جبر تاریخ) است، (اجتناب ناپذیر) است، (لازمه ترقی و تعالی) است، در صورتی که می دانیم زمان و محیط و عوامل اجتماعی را بشر می سازد، از عالم قدس وارد نمی شود، و بشر هر چند غربی باشد جایز الخطاست.

بشر همان طوری که عقل و علم دارد، شهوت و هوای نفس هم دارد و همان طوری که در جهت مصلحت و زندگی بهتر گام بر می دارد، احيانا انحراف هم پیدا می کند، پس زمان نیز، هم امکان پیشروی دارد و هم امکان انحراف. با پیشرویهای زمان باید پیش رفت و با انحرافات آن باید مبارزه کرد.

(مقتضیات زمان) مانند (آزادی) از کلماتی است که مخصوصا در مشرق زمین سرنوشت شومی داشته است و اکنون به شکل یک ابزار استعماری کامل برای در هم کوبیدن فرهنگ اصیل شرق و تحمیل روح غربی در آمده است. چه سفسطه ها که به این نام صورت می گیرد و چه بدبختیها که با این تابلوی قشنگ تحمیل می گردد.

می گویند عصر علم است. می گوئیم صحیح است، اما آیا همه سرچشمه ها جز سرچشمه علم در وجود بشر خشکیده است و هر چه پدید می آید فرزند خالص و مشروع علم است؟! در کدام عصر، علم و دانش مانند عصر ما قوت و قدرت و گسترش داشته است و در کدام عصر مانند این عصر آزادی خود را از کف داده و مقهور دیو شهوت و ازدهای خودخواهی و جاه طلبی و پول پرستی و استخدام و استثمار بوده است؟!!

کسانی که مدعی هستند مقتضیات متغیر زمان ایجاب می کند هیچ قانونی جاوید نماند ، اول باید دو موضوع بالا را از یکدیگر تفکیک کنند تا معلوم گردد که در اسلام هرگز چیزی وجود ندارد که با پیشروی به سوی زندگی بهتر مخالف باشد .

مشکل عصر ما این است که بشر امروز کمتر توفیق می یابد میان ایندو تفکیک کند ، یا جمود می ورزد و با کهنه پیمان می بندد و با هر چه نو است مبارزه می کند ، و یا جهالت به خرج می دهد و هر پدیده نو ظهوری را به نام مقتضیات زمان موجه می شمارد .

تحرک و انعطاف

طرح مسائلی از قبیل جبر تاریخ، تغییر نیازمندیها، مقتضیات زمان همین اندازه مفید است که بدانیم نمی توان این امور را بهانه قرار داد و چشم بسته قانونی را محکوم کرد و منکر جاوید بودنش شد.

ولی بدیهی است که طرح این مسائل به تنهایی کافی نیست مشکل جاوید بودن را حل نماید، زیرا مسلماً یک قانون جاودانه اگر بخواهد بر تمام صور متغیر زندگی احاطه نماید و راه حل تمام مشکلات را ارائه دهد و هر مشکلی را به صورت خاصی حل نماید، باید از نوعی دینامیسم و تحرک و از نوعی انعطاف بهره مند باشد، خشک و جامد و انعطاف ناپذیر نباشد.

اکنون باید ببینیم اسلام با حفظ اصل (حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام محمد حرام الی یوم القیامه) چگونه راه حلهای مختلف در صور گوناگون زندگی نشان می دهد؟ مسلماً باید در سیستم قانونگذاری اسلام راز و رمزی نهفته باشد تا بتواند بر این مشکل عظیم فائق آید.

مادر و منبع همه رازها و رمزها روح منطقی اسلام و وابستگی کامل آن به فطرت و طبیعت انسان و اجتماع و جهان است.

اسلام در وضع قوانین و مقررات خود رسماً احترام فطرت و وابستگی خود را با قوانین فطری اعلام نموده است. این جهت است که به قوانین اسلام امکان جاویدانی بودن داده است.

اتکاء و وابستگی اسلام را با فطرت با مشخصات ذیل می توان شناخت:

1 - پذیرش و وارد کردن عقل در حریم ذهن: هیچ دینی مانند اسلام با عقل پیوند نزدیک نداشته است و برای او (حق) قائل نشده است. کدام دین را می

توان پیدا کرد که عقل را یکی از منابع احکام خود معرفی کند؟ فقهای اسلام منابع و مدارک احکام را چهار چیز شمرده اند: کتاب، سنت، اجماع، عقل. فقهای اسلام میان عقل و شرع رابطه ناگسستنی قائل اند و آن را (قاعده ملازمه) می نامند، می گویند:

کل ما حکم به العقل حکم به الشرع و کل ما حکم به الشرع حکم به العقل .
هر چه را عقل دریابد، شرع بر طبق آن حکم می کند، و هر چه شرع حکم کند، مبنای عقلی دارد

عقل در فقه اسلامی، هم می تواند خود اکتشاف کننده یک قانون باشد و هم می تواند قانونی را تقیید و تحدید کند و یا آن را تعمیم دهد و هم می تواند در استنباط از سایر منابع و مدارک مددکار خوبی باشد.

حق دخالت عقل از آنجا پیدا شده که مقررات اسلامی با واقعیت زندگی سر و کار دارد. اسلام برای تعلیمات خود رمزهای مجهول لاینحل آسمانی قائل نشده است.

2 - جامعیت، و به تعبیر خود قرآن (وسطیت): یکجانبه بودن یک قانون یا یک مکتب دلیل منسوخ شدن خود را همراه دارد. عوامل موثر و حاکم بر زندگی انسان فراوان است. چشم پوشی از هر یک از آنها خود به خود عدم تعادل ایجاد می کند. مهمترین رکن جاوید ماندن توجه به همه جوانب مادی و روحی و فردی و اجتماعی است. جامعیت و همه جانبه بودن تعلیمات اسلامی مورد قبول اسلام شناسان است. بحث تفصیلی درباره این مطلب از عهده این گفتار بیرون است.

3 - اسلام هرگز به شکل و صورت و ظاهر زندگی نپرداخته است. تعلیمات اسلامی همه متوجه روح و معنی و راهی است که بشر را به آن هدفها و معانی

می رساند . اسلام هدفها و معانی و ارائه طریقه رسیدن به آن هدفها و معانی را در قلمرو خود گرفته و بشر را در غیر این امر آزاد گذاشته است و به این وسیله از هر گونه تصادمی با توسعه تمدن و فرهنگ پرهیز کرده است .

در اسلام یک وسیله مادی و یک شکل ظاهری نمی توان یافت که جنبه (تقدس) داشته باشد و مسلمان وظیفه خود بداند که آن شکل و ظاهر را حفظ نماید ، از این رو ، پرهیز از تصادم با مظاهر توسعه علم و تمدن یکی از جهاتی است که کار انطباق این دین را با مقتضیات زمان آسان کرده و مانع بزرگ جاوید ماندن را از میان بر می دارد .

4 - رمز دیگر خاتمیت و جاودانی بودن این دین که آن نیز از هماهنگی با قوانین فطری سرچشمه می گیرد این است که برای احتیاجات ثابت و دائم بشر قوانین ثابت و لایتغیری در نظر گرفته و برای اوضاع و احوال متغیر وی وضع متغیری را پیش بینی کرده است .

قبلا گفتیم که پاره ای از احتیاجات بشر ، چه در زمینه های فردی و چه در زمینه های اجتماعی ، وضع ثابتی دارد و در همه زمانها یکسان است . نظامی که انسان باید به غرایز خود بدهد که (اخلاق) نامیده می شود و نظامی که باید به اجتماع بدهد که (عدالت) خوانده می شود و رابطه ای که باید با خالق خود داشته باشد و ایمان خود را تجدید و تکمیل کند که (عبادت) نامیده می شود ، از این قبیل است .

قسمتی دیگر از احتیاجات بشر متغیر است و از لحاظ قانون وضع متغیری را ایجاب می کند . اسلام برای این احتیاجات متغیر وضع متغیری در نظر گرفته است از این راه که این اوضاع متغیر را با اصول ثابت و لایتغیر در نظر مربوط

کرده است و آن اصول ثابت در هر وضع جدید و متغیری قانون فرعی خاص و متناسبی تولید می نمایند . به ذکر دو مثال قناعت می کنیم :

در اسلام یک اصل اجتماعی هست به این صورت :

(وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ) (1) .

تا آخرین حد امکان در برابر دشمن نیرو تهیه کنید و نیرومند باشید .

این اصل را (کتاب) یعنی قرآن به ما تعلیم می دهد . از طرف دیگر ، در سنت یک سلسله دستورها رسیده است که در فقه به نام (سبق و رمایه) معروف است ، دستور رسیده که خود و فرزندان تا حد مهارت کامل ، فنون اسب سواری و تیر اندازی را یاد بگیرید . اسب دوانی و تیر اندازی جزء فنون نظامی آن عصر و بهترین وسیله تهیه نیرو و نیرومند شدن در مقابل دشمن در آن عصر بوده است . ریشه و اصل قانون (سبق و رمایه) اصل (وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ) است ، یعنی تیر و شمشیر و نیزه و اسب از نظر اسلام اصالت ندارد و جزء هدفهای اسلامی نیست ، آنچه اصالت دارد این است که مسلمانان باید در هر عصر و زمانی تا آخرین حد امکان از لحاظ قوای نظامی و دفاعی در برابر دشمن قوی باشند .

در حقیقت ، لزوم مهارت در تیر اندازی و اسب دوانی جامه ای است که به تن لزوم نیرومندی در برابر دشمن پوشانده شده است ، و به عبارت دیگر ، مهارت در تیر اندازی شکل اجرائی نیرومند بودن در آن عصر و زمان بوده است . لزوم نیرومندی در مقابل دشمن ، قانون ثابتی است که از یک احتیاج ثابت و دائم سرچشمه می گیرد ، اما لزوم مهارت در تیر اندازی و اسب دوانی مظهر یک احتیاج موقت است و با مقتضیات زمان و توسعه عوامل فرهنگی و فنی تغییر

می کند و چیزهای دیگر از قبیل لزوم مهارت در به کار بردن سلاحهای امروز
جای آن را می گیرد .

مثال دیگر : پیغمبر اکرم ﷺ فرموده است طلب دانش بر هر مسلمان
واجب است .

دانشمندان اسلامی به ثبوت رسانیده اند که وجوب تحصیل دانش از نظر
اسلام در دو مورد است : یکی در موردی که تحصیل ایمان ، به دانش بستگی
دارد ، و دیگر در مواردی است که انجام یک وظیفه بدان بستگی پیدا می کند .
در مورد دوم می گویند وجوب طلب دانش (تهیوی) است ، یعنی برای این
است که انسان را برای عمل و انجام وظیفه آماده نماید .

اینجاست که تحصیل علوم از نظر وجوب و عدم وجوب به حسب مقتضیات
زمان متفاوت می شود . در برخی از زمانها انجام تکالیف اسلامی حتی تکالیف
اجتماعی از قبیل تجارت ، صنعت ، سیاست و غیره نیاز چندانی به تحصیل
دانش ندارد ، تجربیات عادی کافی است ، ولی در زمان دیگر مانند زمان ما
انجام این وظایف آنچنان پیچیده و دشوار است که سالها درس و تخصص لازم
است تا انجام تکالیف اجتماعی اسلامی (واجبهایی) امکان پذیر گردد . از
این رو تحصیل علوم سیاسی و اقتصادی و فنی و غیره که در عصری واجب
نبود در عصر دیگر واجب می شود . چرا ؟ چون اجرا و عملی ساختن اصل
لزوم حفظ حیثیت و عزت و استقلال جامعه اسلامی که یک اصل ثابت و دائم
است در شرایط این زمان جز با تحصیل و تکمیل دانش حاصل نمی شود ، و
انجام این تکلیف در شرایط و زمانهای مختلف به یک شکل نیست .

از این گونه مثالها زیاد می توان پیدا کرد .

5 - یکی دیگر از جهاتی که نشانه هماهنگی تعلیمات اسلامی با فطرت و طبیعت است و به آن امکان جاوید ماندن می دهد ، رابطه علی و معلولی احکام اسلامی با مصالح و مفساد واقعی و درجه بندی احکام از این نظر است .
در اسلام اعلام شده که احکام تابع یک سلسله مصالح و مفساد واقعی است و اعلام شده که این مصالح و مفساد در یک درجه نمی باشند .

این جهت سبب شده که باب مخصوصی در فقه اسلامی به نام باب (تراحم) یا (اهم و مهم) باز شود و کار فقها و کارشناسان اسلامی را در موارد برخورد و اجتماع مصالح و مفساد گوناگون آسان نماید . اسلام خود اجازه داده است که در این گونه موارد علمای امت درجه اهمیت مصلحتها را با توجه به راهنماییهای خود اسلام بسنجند و مصالح مهمتر را بر مصالح کم اهمیت تر ترجیح دهند و خود را از بن بست خارج نمایند . از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده :

إذا اجتمعت حرمتان طرحت الصغرى للكبرى .

آنجا که دو امر واجب الاحترام جمع شد باید از کوچکتر به خاطر بزرگتر صرف نظر کرد .

ابن اثیر در النهایه این حدیث را نقل می کند و می گوید :

ای اذا كان امر فيه منفعة للناس و مضره على الخاصه قدمت منفعة العامه .

اگر چیزی باشد که در آن فایده جمع و زیان فرد باشد ، منفعت جمع بر زیان فرد مقدم است .

آنچه ابن اثیر گفته است یکی از موارد تقدم مصلحت مهمتر بر مصلحت کوچکتر است ، مفاد حدیث منحصر به این یک مورد نیست .

تشریح بدن میت که در عصر ما برای پیشرفت علم ضروری شناخته شده است یکی از مصادیق باب (تزام) است. چنانکه می دانیم اسلام احترام بدن مسلمان و تسریع در مراسم تجهیز میت را لازم شمرده است. از طرفی قسمتی از تحقیقات و تعلیمات پزشکی در عصر ما متوقف بر تشریح است. دو مصلحت در جهت مخالف یکدیگر قرار گرفته اند. بدیهی است مصلحت تحقیقات و تعلیمات پزشکی بر مصلحت تسریع تجهیز میت و احترام بدن او ترجیح دارد. در صورت انحصار به میت مسلمان و کافی نبودن غیر مسلمان، و با مقدم داشتن میت ناشناخته بر میت شناخته شده و رعایت بعضی خصوصیات دیگر، به حکم قاعده (اهم و مهم) از تشریح بدن میت مسلمان رفع منع می شود. این قاعده نیز مثالهای فراوان دارد.

6 - چیز دیگری که به مقررات اسلامی خاصیت انعطاف و تحرک و انطباق بخشیده و آن را جاوید نگه می دارد، وجود یک سلسله قواعد کنترل کننده است که در متن مقررات اسلامی قرار گرفته است. فقها نام بسیار زیبایی روی آنها نهاده، آنها را (قواعد حاکمه) می نامند، یعنی قواعدی که بر سراسر احکام و مقررات اسلامی تسلط دارد و بر همه آنها حکومت می کند. این قواعد مانند یک عده بازرسان عالی، احکام و مقررات را تحت نظر قرار می دهد و آنها را کنترل می کند.

قاعده (حرج) و قاعده (لاضرر) از این دسته است. در حقیقت، اسلام برای این قواعد حق (وتو) قائل شده است. این قواعد نیز داستان جالب و مفصلی دارد.

7 - یکی دیگر اختیاراتی است که اسلام به حکومت اسلامی، و به عبارت دیگر، به اجتماع اسلامی داده است. این اختیارات در درجه اول مربوط به

حکومت شخص پیغمبر است و از او به حکومت امام و از او به هر حکومت شرعی دیگر منتقل می شود . قرآن کریم می فرماید :

(التَّيِّبُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) (2) .

پیغمبر از خود مومنان بر آنها حق تسلط بیشتری دارد .

این اختیارات دامنه وسیعی دارد . حکومت اسلامی در شرایط جدید و نیازمندیهای جدید می تواند با توجه به اصول و مبانی اساسی اسلامی ، یک سلسله مقررات وضع نماید که در گذشته موضوعا منتفی بوده است (3) . اختیارات قوه حاکمه اسلامی ، شرط لازم حسن اجرای قوانین آسمانی و حسن تطبیق با مقتضیات زمان و حسن تنظیم برنامه های مخصوص هر دوره است . این اختیارات حدود و شرایطی دارد که اکنون مجال سخن درباره آنها نیست .

انتقال و وظیفه

گفته های گذشته روشن کرد که بلوغ عقلی و علمی بشر و طلوع دوره توانایی وی بر دریافت حقایق کلیه معارف و قوانین الهی و بر حفظ مواریث دینی و مبارزه با تحریفها و بدعتها، دعوت و تبلیغ و اشاعه دین، زمینه اصلی پایان یافتن پیامبری است. قسمت عمده وظایفی که در دوره کودکی بشر اجباراً (وحی) انجام می داده است در دوره رشد و بلوغ عقل و علم نیروی علمی و عقلی انجام می دهد و (علما وارث انبیاء) می گردند.

با اینکه اسلام بر خلاف سنت رایج مذهب، هیچ گونه امتیازی برای علمای امت که منجر به نوعی امتیاز طبقاتی بشود قائل نشده است، ایفای بزرگترین نقشهای دینی را بر عهده آنان گذاشته است. در هیچ دینی به اندازه اسلام علمای امت نقش اصیل و موثری نداشته اند و این، از خصیصه خاتمیت این دین ناشی می شود. اولین (پستی) که در دوره خاتمیت از پیامبران به عالمان انتقال می یابد پست دعوت و تبلیغ و ارشاد و مبارزه با تحریفها و بدعتهاست. توده بشر در همه دوره ها نیازمند به دعوت و ارشاد است. قرآن با کمال صراحت این وظیفه را بر عهده گروهی از خود امت می گذارد:

(لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)

(4)

باید گروهی از شما باشند که دعوت به خیر کنند، به نیکی فرمان دهند و از زشتی باز دارند.

همچنین عللی که منجر به تحریف و بدعت می شود همه وقت بوده است و خواهد بود ، و باز علمای امت هستند که وظیفه دار مبارزه با تحریفها و بدعتها می باشند . رسول اکرم فرمود :

إذا ظهرت البدع فلعلى العالم ان يظهر علمه و من لم يفعل فعليه لعنة الله (5) .
آنگاه که بدعتها پدید می آیند بر عهده دانشمند است که دانش خویش را آشکار کند و آن که نکند لعنت خدا بر او باد .

آن چیزی که این مبارزه را ممکن و کار آن را آسان می کند محفوظ ماندن معیار و مقیاس اصلی یعنی قرآن است . رسول اکرم مخصوصا تاکید کرده است که برای صحت و سقم چیزهایی که از زبان او نقل می شود از مقیاس قرآن استفاده کنند .

نگهداری متون اصلی از دستبرد حوادث ، استنباط فروع از اصول و تطبیق کلیات بر جزئیات ، طرح و اکتشاف مسائل جدید که هر عصری با خود می آورد ، جلوگیری از گرایشهای یکجانبه ، مبارزه با جمود بر شکلها و ظاهرها و عادتها ، تفکیک احکام اصلی و ثابت و مادر از مقررات فرعی و نتیجه ، تشخیص اهم و مهم و ترجیح اهم ، تعیین حدود اختیارات حکومت در وضع قوانین موقت ، و بالاخره تنظیم (برنامه) های متناسب با احتیاجات روز از اهم وظایف علمای امت در دوره خاتمیت است .

علمای امت اسلامی بر حسب وظیفه و مسوولیتی که دارند عالم ترین مردم به زمان خویش خواهند بود ، زیرا تشخیص مقتضیات واقعی زمان از مقتضیات انحرافات اخلاقی و انحطاطات روحی انسانها ، بدون آشنایی با روح زمان و عوامل دست اندر کار ساختمان زمان و جهت سیر آن عوامل ، امکان پذیر نمی باشد .

- 1 - انفال / 60 .
- 2 - احزاب / 6 .
- 3 - رجوع شود به تنبیه الامه مرحوم آیه الله نائینی ، ص 97 - 102 و مقاله (ولایت و زعامت) به قلم علامه طباطبائی در کتاب مرجعیت و روحانیت (چاپ دوم) ، ص 82 - 84 .
- 4 - آل عمران / 104 .
- 5 - اصول کافی ، ج 1 / ص 54 .

اجتهاد

اهم وظایف و مسوولیت‌های علمای امت ، (اجتهاد) است . اجتهاد یعنی کوشش عالمانه با متد صحیح برای درک مقررات اسلام با استفاده از منابع : کتاب ، سنت ، اجماع ، عقل .

کلمه (اجتهاد) اولین بار در احادیث نبوی به کار رفته و سپس در میان مسلمین رایج گردیده است . این کلمه در قرآن نیامده است . کلمه ای که از لحاظ روح معنی مرادف این کلمه است و در قرآن آمده است (تفقه) است . قرآن صریحا به تفقه و فهم عمیق دین دعوت کرده است .

اجتهاد یا تفقه ، در دوره خاتمیت وظیفه بسیار حساس و اساسی بر عهده دارد و از شرایط امکان جاوید ماندن اسلام است . اجتهاد را بحق نیروی محرکه اسلام خوانده اند ابن سینا فیلسوف بزرگ اسلامی با روشن بینی خاصی این مساله را طرح می کند ، می گوید :

(کلیات اسلامی ثابت و لایتغیر و محدود است و اما حوادث و مسائل ، نامحدود و متغیر است و هر زمانی مقتضیات مخصوص خود و مسائل مخصوص خود دارد . به همین جهت ضرورت دارد که در هر عصر و زمانی گروهی متخصص و عالم به کلیات اسلامی و عارف به مسائل و پیش آمدهای زمان ، عهده دار اجتهاد و استنباط حکم مسائل جدید از کلیات اسلامی بوده باشند)⁽¹⁾ .

علمای اسلام در دوره های درخشان تمدن اسلامی که جامعه ای بسیط و بدوی به سرعت رو به گسترش و توسعه گذاشت ، آسیا و قسمتهایی از اروپا و افریقا را در بر گرفت و بر ملتها و نژادهای گوناگون که هر کدام سابقه و فرهنگ خاصی داشتند حکومت کرد و هزارها مساله نو و جدید به وجود آورد به خوبی

از عهده وظیفه ای که به آنها محول شده بود بر آمدند و اعجاب جهانیان را برانگیختند . علمای اسلام ثابت کردند که منابع اسلامی اگر مقرون به حسن تشخیص و حسن استنباط باشد قادر است با یک اجتماع متحول و متکامل پیش برود و آن را رهنمایی کند ، ثابت کردند که حقوق اسلامی زنده است و قابلیت دارد با مقتضیات ناشی از پیشرفت زمان ، هماهنگی کند و به احتیاجات هر عصری پاسخ بگوید .

شرق شناسان و حقوقدانان که تاریخ فقه اسلامی را در آن عصر مطالعه کرده اند به این حقیقت معترف اند و حقوق اسلامی را یک مکتب حقوقی مستقل و زنده شناخته اند .

تا قرن هفتم هجری حق اجتهاد محفوظ و باب آن مفتوح بود . در این قرن به علل خاص تاریخی با یک شورا و اجماع ساختگی این حق از علما سلب گردید و علما مجبور شدند که برای همیشه از نظریات علمای قرن دوم و سوم هجری تبعیت کنند ، و از اینجا مساله حصر مذاهب فقهی به مذاهب چهارگانه معروف به وجود آمد .

سد باب اجتهاد یک فاجعه بزرگ در جهان اسلام به شمار می رود و شاید تا حدودی عکس العمل یک سلسله اجتهادهای افراطی بود و به هر حال جمودها و رکودها در فقه اسلامی از آن وقت آغاز گردید .

سد باب اجتهاد در میان اهل تسنن صورت گرفت و مستقیماً به جهان شیعه مربوط نبود ، اما خواه ناخواه در جهان شیعه نیز اثر نامطلوب گذاشت . در فقه شیعه پس از قرن هفتم بینشها و دیدهای عمیقی پیدا شده و در بعضی قسمتها تحولات وسیعی رخ داده است . در عین حال نمی توان انکار کرد که در این سیستم فقهی نیز تمایل به طرح مسائل به صورت هفت قرن پیش و گریز از

مواجهه با مسائل مورد احتیاج روز و بی میلی به کشف طریقه های نو تر و عمیق تر ، به شکل واضحی دیده می شود .

در قرون اخیر با کمال تاسف در میان جوانان و به اصطلاح طبقه روشنفکر مسلمان ، تمایلاتی در جهت غرب گرایی و نفی اصالت های شرقی و اسلامی و تسلیم و تقلید در بست از (ایسم) های غربی پدید آمده است و بدبختانه این گرایش در حال گسترش است ، ولی خوشبختانه احساس می شود که طبیعه یک بیداری و آگاهی در برابر این گونه تمایلات کورکورانه و خواب آلود آشکار می شود .

ریشه این گمراهی خواب آلود ، تصور غلطی است که این گروه ، به اصطلاح از جنبه (دگماتیک) مقررات اسلامی در اذهان خویش دارند . عدم تحرک اجتهاد در طی قرون به این تصورات غلط کمک کرده است . وظیفه مسوولان و هادیان قوم است که هر چه زودتر به شکل منطقی در برابر این قبیل گرایش های ناصواب بایستند .

علل و عوامل این جریان بر کسی پوشیده نیست . چیزی که نباید کتمان کرد این است که جمود و رکود فکری که در قرون اخیر بر جهان اسلام حکمفرما شد و مخصوصا باز ایستادن فقه اسلامی از تحرک ، و پیدایش روح تمایل و نگرش به گذشته ، و پرهیز از مواجهه با روح زمان یکی از علل این شکست به شمار می رود . امروز جهان اسلام بیش از هر وقت دیگر نیازمند به یک نهضت قانونگزاری است که با یک دید نو و وسیع و همه جانبه از عمق تعلیمات اسلامی ریشه بگیرد و این ریسمان استعمار فکری غربی از دست و پای مسلمانان باز شود .

بینشهای نور

یکی از اعجاز آمیزترین موضوعات در تاریخ علوم و فلسفه اسلامی استعداد پایان ناپذیر منابع اسلامی، مخصوصاً قرآن کریم، برای تحقیق و کشف و استنباط است. اختصاص به مسائل فقهی و حقوقی ندارد، در همه قسمتها چنین است. هر کتاب بشری، هر چند شاهکار باشد، استعداد محدود و پایان پذیری برای تحقیق و مطالعه دارد و کار کردن چند نفر متخصص کافی است که تمام نکات آن را روشن نماید، اما قرآن در طول چهارده قرن با آنکه همیشه صدها متخصص روی آن کار می کرده اند، نشان داده است که از نظر تحقیق و اجتهاد، استعداد پایان ناپذیری دارد. قرآن از این نظر مانند طبیعت است که هر چه بینشها وسیع تر و عمیقتر می گردد و تحقیقات و مطالعات بیشتر انجام می گیرد راز جدیدتری به دست می آید. یک مطالعه دقیق درباره مسائل مربوط به مبدا و معاد، حقوق، فقه، اخلاق، قصص تاریخی و طبیعیات که در قرآن آمده است با مقایسه با (بینش) هایی که در طول چهارده قرن پدید آمده و کهنه شده تا به امروز رسیده است، حقیقت را روشن می کند.

بینشها هر چه بیشتر رفته و وسیع تر و عمیقتر گشته خود را با قرآن متجانس تر یافته است، و حقا کتابی آسمانی که در عین حال معجزه باقیه آورنده خویش است باید چنین باشد.

بزرگترین دشمن قرآن جمود و توقف بر بینش مخصوص یک زمان و یک دوره معین است، همچنانکه بزرگترین مانع شناخت طبیعت این بود که علما فکر می کردند شناخت طبیعت همان است که در گذشته به وسیله افرادی از قبیل ارسطو و افلاطون و غیر هم صورت گرفته است.

اینکه قرآن کریم ، و حتی کلمات جامعه خود رسول اکرم ﷺ استعداد کاوش و تحقیق پایان ناپذیری دارند و نباید نظرها محدود شود ، از اول مورد توجه پیشوای بزرگ اسلام بوده است و آن را به یاران خود گوشزد می فرموده است . رسول اکرم ﷺ مکرر در کلمات خویش به این نکته اشاره فرموده است که قرآن را به بینش مخصوص یک عصر و زمان محدود نکنید . فرمود :

(ظاهر قرآن زیبا و باطن آن ژرف است ، آن را حد و نهایی است و فوق آن حد و نهایی دیگر است ، شگفتیهای آن پایان نمی یابد و تازه های آن کهنه نمی گردد) (2) .

از امام صادق علیه السلام پرسش شد :

(چه رمزی در کار است که قرآن هر چه بیشتر در میان مردم پخش و قرائت می گردد و هر چه بیشتر در آن بحث و فحص می شود جز بر طراوت و تازگی اش افزوده نمی گردد ؟)

امام جواب داد : (این بدان جهت است که قرآن برای یک زمان و عصر معین و برای یک مردم خاصی نازل نشده است ، قرآن برای همه زمانها و همه مردمهاست . از این جهت در هر زمانی نو است و برای همه مردمان تازه است) (3) . رسول اکرم آنگاه که تاکید می کرد سخنانش را دقیقا ضبط کنند و به طبقات بعد ابلاغ نمایند ، مخصوصا روی این نکته تاکید کرده است که ممکن است آن که از من می شنود بینشی نداشته باشد و صرفا رابطه و منتقل کننده باشد به یک صاحب بینش ، و هم ممکن است از بینش بهره مند باشد ولی آن کس که برای او نقل و روایت می شود بینش بیشتر و عمیق تر داشته باشد (4) .

تاریخ نشان داده است که اعصار بعدی ، فهم و بینش بیشتری در درک معانی و مفاهیم گفته های آن حضرت نشان دادند .

نسبیت اجتهاد

اثر بینشهای متوالی و متکامل در هیچ جا به اندازه مسائل فقهی، محسوس و مشهود نیست. بر فقه اسلامی ادوار و اطواری گذشته است، در هر دوره ای طرز تفکر و بینش خاصی حکمفرما بوده است. اصول و قواعد استنباط امروز با هزار سال پیش و هفتصد سال پیش متفاوت است. علمای حدود هزار سال پیش نظیر شیخ طوسی قطعاً مجتهدان مبرزی بوده اند و توده مردم بحق از آنان تقلید و پیروی می کردند. طرز تفکر و نوع بینش آنها از کتابهایی که در فقه و مخصوصاً اصول نگاشته اند کاملاً پیداست. کتاب عده شیخ طوسی که در (اصول) است و طرز تفکر و نوع بینش او را نشان می دهد، اکنون در دست است. اما از نظر فقهای عصرهای اخیر، آن نوع بینش و آن طرز تفکر منسوخ است، زیرا بینشهای نوتر و عمیق تر و وسیع تر و واقع بین تر از آن آمده و جای آن را گرفته است، همچنانکه پیشرفت دانشهای حقوقی و روانشناسی و جامعه شناسی در عصر حاضر امکان تعمقهای بیشتری در مسائل فقهی به وجود آورده است.

اگر کسی بپرسد آیا علمای آن عهد و آن عصر با آن بینش و آن طرز تفکر، مجتهد بوده اند و توده مردم حق داشته اند از آنها تقلید و پیروی کنند و بینش آنها را ملاک تشخیص مقررات اسلامی قرار دهند، جواب مثبت است. باز اگر بپرسد آیا اگر در این عصر دانشجویی بخواهد تمام کتابها و تالیفات و آثار بعد از قرن چهارم و پنجم را نادیده بگیرد و خود را در قرن پنجم فرض کند، همان مطالعاتی را انجام دهد که علمای زمان شیخ طوسی انجام می داده اند و همان بینش و همان طرز تفکر را پیدا کند که آنها پیدا کرده اند، آیا چنین شخصی

واقعا مجتهد است و توده مردم حق دارند از او تقلید و تبعیت کنند ، جواب منفی است . چرا ؟ چه فرقی هست میان این شخص و میان مردم قرن پنجم ؟ فرق اینجاست که آنها در عصری زندگی می کرده اند که آن بینش تنها بینش موجود بوده است ، و این شخص در عصری زندگی می کند که بینشهای کامل تری جانشین آن طرز بینش و آن طرز تفکر شده است و آن نوع بینش و آن طرز تفکر منسوخ شده است .

از اینجا به خوبی می توانیم بفهمیم که اجتهاد یک مفهوم ((نسبی)) و متطور و متکامل است و هر عصری و زمانی بینش و درک مخصوصی ایجاب می کند . این نسبت از دو چیز ناشی می شود : قابلیت و استعداد پایان ناپذیر منابع اسلامی برای کشف و تحقیق ، و دیگر تکامل طبیعی علوم و افکار بشری . و این است راز بزرگ خاتمیت .

1 - آخر الهیات شفا .

2 - (ظاهره انیق و باطنه عمیق ، له تخوم و علی تخومه تخوم لاتحصی عجائبه و لا تبلی غرائبه) (اصول کافی ، ج 2 ، ص 599) .

3 - (ما بال القرآن لایزید بالنشر و الدراره الا غضاذه ؟ قال (ع) | لانه لم ینزل لزمان دون زمان و لا لناس دون ناس ، و لذالك ففی کل زمان جدید و عند کل ناس غض) . (عیون اخبار الرضا ، چاپ سنگی ، ص 239) .

4 - (انضر الله عبدا سمع مقالتي فوعاها و بلغها من لم یسمعها ، فرب حامل فقه غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه) . (اصول کافی ، ج 1 ، ص 403) .

فهرست مطالب

2	مقدمه
3	راز ختم نبوت
22	دروازه های آسمان
26	نبوت تبلیغی
33	جبر تاریخ
37	نیازمندیها
40	مقتضیات زمان
43	تحرک و انعطاف
51	انتقال وظیفه
54	اجتهاد
57	بینشهای نور
59	نسبیت اجتهاد
61	فهرست مطالب